حج
چاپ سنگی
ناخوانا (مهر)

باسمه تعالی

# فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۸۲۷۳

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۲ ح ۱۵۷ م ۱۲۶۴

سرشناسه: حاج میرزا آقاسی، عباس بن مسلم، ۱۱۹۸ - ۱۲۶۵ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: مصابیح محمدیه

کاتب: محمدحسین آشتیانی تاریخ کتابت:

محل نشر: تبریز ناشر: کارخانه ملاصالح [illegible] تاریخ نشر: ۱۲۶۴ ق

صفحه شمار: ۱۵۷ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۰×۱۷ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: درة السلطنة ملکزاده کوثر تاریخ ثبت: آبان ۱۳۲۶

یادداشتها: شامل ۱۴ مصباح است.

موضوع(ها): ۱. اصول دین. ۲. اسلام - عقاید.

شناسه(های) افزوده: الف. آشتیانی، محمدحسین، کاتب. ب. ملکزاده کوثر، درة السلطنة، واقف. ج. عنوان.

فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: تیر ۸۹

٤٠٦٦٦

۲۹۷۱٤۲
م ۱۵۷ ح

صداقت کاری کم دارد

آستان قدس

اسپیره والی شد

۹۷/۶/۳

# کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب مصابیح محمدیه فارسی

مصنف
حاج میرزا آقا شفیع ایروانی
مؤلف

خطی سنگی نستعلیق تبریز
چاپی

سال چاپ یا تحریر صفر ۱۲۶۳ عدد اوراق

جزء کتب عقاید شماره عس ۸۲۷۳

شماره عمومی ۱۲۱۸۱ شماره قبض ۶۰۲۷

واقف درة السلطنه ملکزاده کوثر تاریخ وقف آبان ۱۳۲۶

طول ۱۷ عرض ۱۰ گنجه

سال ۱۳٤۸ خورشیدی
بازبینی شد

سال ۱۳[illegible] خورشیدی
بازدید شد

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش سزاوار آله است و حق شناسی حق دلهای آگاه
درود بسیار بر روان پاک رسول مختار و مهج مقدسهٔ
معصومین اخیار که هادیان رهند و شفیعان گناه و بعد
طراز خامه و زیب نامه نگارش مبدأ و معاد است و گذارش
طریق سلوک و رشاد بندهٔ جانی چاکر شهید سعید واضع
همدانی را که بضاعتی نیست از حضرت سلطا

سمی حبیب خداست و جامع فضایل و فواضل دین و دنیا
اطاعتی لازم آمد و بر طبق امر عزمی جازم قلمی برداشت
و این وجیزه را در اصول و فروع نگاشت امید که پسند افتد
و طالبان را سودمند مصابیح محمدیه نام کرد و بنام نامیش
تمام خطای رفته را عذر خواست و با چهارده مصباح آراست
والله المستعان و هو المنّان مصباح در بیان
مبدأ اول تعالی شأنه و اثبات صفات کمال او ببرهان
بدانکه واجب لذاته آنست که در وجود و تحقق محتاج غیر نباشد
و ممکن آنست که محتاج باشد پس هوشمند متدبّر داند که
همه موجودات واجب الوجود نیستند زیرا که حوادث
مسبوق بعدم مشهود است که بواسطهٔ تحقق علت موجود

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

شوند و باز بفقدان علت یا جزو علت یا شرط مفقود

کردند و اگر واجب بودندی نه عدم بر آنها سابق بودی نه فقدان

بر آنها لاحق و نه در وجود محتاج بعلت بودند و همچنین دانند

که خود بخود موجود نیست و مانند حوادث مسبوقه بعدم

مقتضای ذات او وجود نیست بلکه محتاج بعلتی غیر خود و

ممکن و مخلوق و مصنوع واجب الوجود است زیرا که ممکن دیگر

نیز محتاج غیر است چه همهٔ ممکنات بواسطه امکان

محتاج غیر میباشند پس برای همه احتیاج بواجب بدیهی است

لهذا همه بصانعی قایلند و همچنین دانند که جمیع ممکنات

حادث شدند زیرا که ایجاد قدیم تحصیل حاصل است و مستلزم

معیت ذاتیهٔ معلول با علت و آن بالبدیهه باطل و همچنین

داند که واجب بسیط الحقیقه من جمیع الجهات است زیرا که

مرکب محتاج بآحاد است و احاد غیر مرکب است و محتاج بغیر

ممکن است نه واجب و همچنین داند که واجب واحد است متعین و

چه تعدد ترکیب را لازم دارد و ترکیب امکان را بجهت آنکه

هر متعدد را مابه الاشتراک و مابه الامتیاز لازم است و این

مستلزم ترکیب میباشد و اعتراضی که باین دلیل آورده اند

چنانکه ما نون حکیم گوید و ابن کمونه متابعت کرده است که

دو ذات بسیط متغایر الحقیقه تواند بود و مابه الاشتراک

آنها که وجوب وجود است امر عرضی باشد پس ترکیب را لازم

ندارد و آن مردود است باینکه امر عرضی باید منتهی بما بالذات

یا للذات باشد تا تسلسل در اعراض لازم نیاید پس باز ترکیب

لازم می‌اید و وجوب وجود امر عدمی نیست تا ترکیب لازم نگردد
زیراکه معنی وجوب تاکد وجود است و آن امر عدمی نتوان بود
والا لازم شود تاکد وجود بانقیض خود که عدم است و
تاکد شیء بانقیض بالبدیهه باطل است دلیل دیگر آنکه اگر
با به الامتیاز صفت کمال است فاقد ان ناقص است و واجب الوجود
نتواند شد و اگر صفت نقص است پس متصف بآن واجب
نخواهد بود قال الله تعالی شانه شهد الله انه لا اله الا هو
یعنی وجوب وجود و استجماع صفات کمال که بواسطه وجوب
وجود است مستلزم وحدت و عدم تعدد است تا ترکیب و
امکان لازم نیاید چنانچه گذشت و همچنین داند که واجب باقی
و ازلی و سرمدی است ازانجهت که وجوب مقتضای ذات واجب است

دمقفق[illegible]

ومقتضای ذات تخلف نپذیرد و واجب آنست که عدمش
محال باشد وچیزی که عدمش محال باشد وجود است ونقیض آن
عدم پس وجود عدم نشود والا لازم آید اجتماع نقیضین
واین نیز دلیل تحیر است زیراکه اثنینیت مغایرت خواهد
و ماگفتیم غیر وجود عدم است و همچنین داند که با غیر متحد
نشود زیراکه لازم آید که واجب ممکن شود و بر ممکن عدم
جایز است پس اجتماع نقیضین صورت نپذیرد و همچنین
داند که هر ممکن مرکب است زیراکه ذاتی خواهد که امکان
عارض آن باشد و وجودی خواهد که وجوب بالغیر
عارض آن گردد و همچنین داند که واجب مختار است یعنی
اثر او تابع قدرت و داعی بر فعلست نه فاعل موجب

تا با معدوم حوادث معدوم نشود زیرا که معدومی معلول
فاعل موجب دال بر معدومی علت است چه معدومی
شئ یا بعدم علت یا جزء علت یا شرط است و باز معدومی
اینها از این باشد الی ما لا نهایه تا منتهی بواجب گردد و لا محاله
واجب اگر فاعل موجب باشد عدم او لازم شود و ما گفتیم که
واجب را عدم نشاید ازلی باقی است پس باید فاعل مختار باشد
که ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل و تسلسل در حوادث
جایز نیست زیرا که همه ممکنند و عدم آنها سابق بر وجود لهذا
انتهاء بواجب واجب است و همچنین دانند که واجب قادر است
زیرا که صانع قادر مختار خواهد بود و قدرت تعلق بممکن گیرد نه
ممتنع چه ممتنع آنست که وجود قبول نکند اصلا و ممکنات

در قبول وجود از علت همه متساویند پس قدرت بهمه تعلق
میتواند بگیرد و همچنین داند که واجب عالم است زیرا که فاعل
مختار ترجیح فعل و ترک را باید بداعی مصلحت یا مفسدت دهد
تا ترجیح بلا مرجح لازم نیاید و اطلاع بر مصلحت و مفسدت
علم باشد و علم تام بعلت تامه مستلزم علم تام بمعلول است پس
از انکشاف ذات او بذاتش علم بجمیع معلولات لازم خواهد بود
خواه بالفعل موجود باشد یا معدوم اگرچه بعد از ایجاد بحسب خارج
مختلف باشد اما تفاوت در اجمال و تفصیل نخواهد بود و تغایر
عالم با معلوم لازم نیست بلکه اتحاد باید زیرا که ادراک متباین
غیر معقول است و اگر فرضا لازم باشد در علم حصولیست نه
حضوری و تغیر در ذات بواسطه تغیر اضافات نشود بلکه بهمه

وچون تعلق علم بمعلومات بواسطه ذات است عموم علم
ثابت خواهد شد وهمچنین داند که غنی است زیرا که احتیاج مستلزم
امکان و تقدم ممکن بر واجب با استکمال عالی از سافل است
وآن بالبدیهه باطل است همچنین داند که عادل است زیرا که
صدور قبایح و ظلم از عالم قادر مختار که راضی بصدور قبایح
از غیر نیست محالست بواسطه آنکه قبایح مفسده دارد و مرجوحست
وتعلق اراده بمرجوح ممتنع پس شیء تا رجحان نیابد موجود نگردد
واگر شیء با امکان محض که مستلزم تساوی طرفین وجود و عدم است
تا واجب بالغیر نشود وجود نپذیرد والا همه ممکنات موجود
بودند گفته اند الشیء ما لم یجب لم یوجد وهمچنین داند که هر عالم
وقادر حی است بالبدیهه وهمچنین داند که مرید است زیرا که

علم مصلحت در ایجاد و ترک دارد و آن داعیست در اراده باری

از آنست و همچنین داند که عالم بمدرکات و مبصرات و مسموعات است

پس مدرک و سمیع و بصیر باشد بی آلات و همچنین داند که متکلم است

زیرا که مقصود از تکلم القاء مفهوم است در ذهن مخاطب بواسطه

الفاظ مخصوصه و لفظ کیفیتی است مر هوا را خواه بواسطه اعتماد

بر مخارج انسانی شود مثلا یا ایجاد آن کیفیات در هوا

بطریق دیگر باشد مماثل معتمد بر مخارج و از آن تکلم حاصل خواهد شد

و همین قدر در متکلم بودن کافی است و آن امریست ممکن پس

قدرت نظر بعموم با آن تعلق گیرد و همچنین داند که ممکنات

بعد از ایجاد متصف بصفات کمال و متصرف در معقولات

و محسوسات در عالم مبصرات و مسموعات و سایر ملکات

میگردند و همه امر وجودیست و مبدأ آنها با ماهیت نتواند بود
زیرا که آن بواسطهٔ وجود تحقق پذیرفته و بالذات منشأ آثار
کامله نیست و بالبدیهه آنها از وجود ناشی شده و چگونه واهب
آن عطیات که وجود صرف و تحقق محض است بنحو اشرف
جامع آنها نخواهد بود و نظم ذات نایافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش پس ظاهر آمد که اثبات صانعی
متصف بصفات جمالیه و جلالیه و مبرا از نقایص امکانیه
برای هر هوشمند باندک تدبر ظاهر است ایضاح
اثبات صفات کمال مر واجب را مستلزم این آمد که نقایص
آنها نقایص است و همچنین آن وجود کامل با بساطت تامه
منشأ این آثار راست و بواسطه ظهور این آثار موصوف باین صفات

۲۲

ومسمّی باین اسمانه صفاتش زاید بر ذات ونه معتبر در او العدد

جهات است فهو علم کله وقدرة کله وکمال اخلاص نفی

الصفات عنه گاهی در مقام تنزیه گویند لیس کمثله شیٔ

وگاهی در مقام تشبیه گویند وهو السمیع البصیر تجلی علت

در معلول است احاطه معلول بعلت غیر معقول بواسطه

کثرت ظهور ادراکش مجهول است واثبات صفات دیگر از

شارع غیر منقول مصباح هر موجودی منشأ اثریست

والا موجود نباشد وهر صادر از مؤثر را فعل نامند که از اصرف

از امکان بوجوب تغییر کرده هرگاه علاوه بر حدوث متصف

بصفتی باشد ومانند حرکت نام وساهی نشود یا خود کمال است

یا واسطهٔ وصول بکمال یا خود نقص است یا واسطه وصول نقص ومراد

ازکمال تشبه بمبدأ است و مقصود از نقص مباینت مبدأ و فعلی که
مستلزم کمال است خیر و سعادت باشد و فعلی که مستلزم نقص است
شر و شقاوت اول را حسن نامند و ثانی را قبیح پس حکما هوشمند
متدبر دانند که حسن ممدوح و قبیح مذموم است و همچنین دانند که
حسن و قبح عقلی است نه شرعی و اگر شرعی باشد هر دو منتفی شوند
بجهت آنکه عقل تجویز نکند صدور کذب قبیح را از شارع پس
اعتماد بر اخبار او از حسن و قبح نماند مع هذا حسن و قبح بعض
امور بدیهی است و منکر مکابر بلکه عقلائیکه تحت شریعتی
نیشد حکم بر قبح اکثر قبایح مانند کذب و ظلم کنند و غالب
حسنها را مانند صدق و عدل مستحسن شمرند و فاعل آنها را
مذموم و فاعل اینها را ممدوح دانند همچنین دانند که چون

واجب عالم بهمه اشیا است عالم بر قبایح نیز خواهد بود پس
فعل قبیح نکند زیرا که قبیح مرجوح است تعلق اراده بمرجوح
باطل چنانکه گذشت و صدور قبیح یا از جهل است یا از
احتیاج یا عبث و لغو که اینها سبب هیجان کرده و اراده
تعلق بآن میگردد و گفتیم که واجب عالم و غنی و حکیم است و از
نقایص اینها منزه و مبرا است و همچنین داند که حسن مرضی او است
و قبیح نامرضی است زیرا که رضا بقبیح بالبدیهه قبیح میباشد
و مذکور آمد که واجب فعل قبیح نکند و رضا بحسن از
صفات کامله است و فضایل و رضا بقبیح از صفات
ناقصه است و رذایل و واجب کامل است نه ناقص و همچنین داند که
اشد قبایح و اعظم مفاسد صد مستحق و مستعد خیرات و سعادات است

از وصول آنها و منع اسباب نافعه تکمیل از نفوس قابله است
سیّما اگر این منع را مستجمع جمیع صفات کمال و مستغنی من جمیع
الجهات کند زیرا که درین منع نه جلب نفعست و نه دفع ضرر
پس بهیچ وجه بر خدا روا نیست و همچنین داند که افعال عباد
منسوب بخود ایشان است نه باری تعالی چه در عالم قبایح
موجود میباشد و گفتیم که قبایح مرجوحست و تعلق اراده بآن
بالبدیهه محال و خدا عالم و غنی و حکیم است و صدور
قبایح ازاو محال و این مستلزم صدور قبایح از عباد است
صدور قبایح از عباد مستلزم صدور محسنات نیز از ایشان است
زیرا که صدور یکی از دیگری اولی نمی باشد مع هذا قائل
بفصل نیست و اسناد بخدای تعالی شانه باین طریق که فاعل

اواست و مقارن ارادهٔ عبد بوجود دارد و آن ارادهٔ کسب
گویند ارتکاب سه محذور است من غیر شعور اول اسناد
قبایح بحق تعالی دوم مخالفت ارباب عقول خواه متشرع
بشرعی یا نشوند یا نه سیوم نقص قدرت او باسناد اراده بعبد که آن نیز
از افعالست اشراق و اگر کسی معنی علت و معلول را دانسته
و ادراک حقیقت ایجاد را تواند بعین الیقین بیند که هر مطلقی
در مقید ظاهر است و هر مقیدی با مطلق متقوم پس آثار
مقید را می توان بمطلق نسبت داد اگرچه صادر از مقید شده
و وجود محدود و ظل وجود مطلق است مصباح
افراد موجودات با اختلاف در حقایق و تقاضای ذوات
دارند بنا در عوارض و انحاء وجود خاص چه هیچ فرد با دیگری

اتحاد تام ندارد والا تعدد رفع شود وما به التمایز نماند پس
هر هوشمند متدبر داند که هر نوعی از انواع را صفاتیست
یا مشترک میان این حقیقت و حقیقت دیگر یا مختص این حقیقت که
در غیر آن یافت نشود و همچنین داند که افراد نوع در اتصاف
بصفات مذکوره متفاوت شد و هر فردی که مستجمع جمیع صفات
مختصه و مشترکه در نوع خود است آن فرد کامل آن نوع
باشد و غیر مستجمع فرد ناقص آن و همچنین داند که فرد ناقص را
بصناعت بقدر مقدور کامل توان نمود و این بالبدیهه
مشهود و محسوس باشد و همچنین داند که نوع انسانی بواسطه
کثرت ادراکات قابل علوم و تشبه بمبدأ اول در اکثر صفات
باشد و اتصاف باین صفات در بعضی خلقی و غیر کسبی است

٨٢٧٥



و در بعضی دیگر بواسطه کسب صناعت و همچنین داند که کسب صناعت

موصل بمطلوب نیست چه بواسطه تضاد صنایع و مطالب

با یکدیگر جمیع طرقست موصل بیک مطلوب و نه یک طریق موصل

بجمیع مطالب است و طریق موصل بتکمیل را عبادت گویند

و همچنین داند که انسان اکمل انواع است زیرا که چنانچه مذکور

ساختیم بقدر استعداد مختص است از میان انواع بر اتصاف

باکثر صفات جمالیه و جلالیه مبدأ اوّل بر وجهی که مظهر

آثار متقابله تواند شد پس آنکه یکی مانع دیگری شود و هر یک را

از افراط و تفریط و رداءت کیفیت محافظت تواند نمود

مثلاً کمال شجاعت را با کمال حلم جمع توان کرد و کمال

تواضع را با کمال وقار و قس علی هذا زیرا که افعال و غایت

منوط برویّة و فکر است نه مربوط به جبلّت و طبیعت و حیوانات
نظر بارتباط افعال آنها غالباً به طبیعت و جبلّت آنها جامع
طرفین نخواهند بود پس شجاعت اسد مثلاً چون منوط
اضدیت آلتست و از آنکه همه افرادش شجاع میشود طالب
نفسه شبیه بشجاعت خواهد بود نه شجاعت که تعدیل قوّة
غضبیه باشد لهذا انسان اکمل از حیوانات است و ملائکه
چون از جهة بساطت که آلت ترقی کسبی و صناعی است عاریند و
جهة روحانیت ایشان فطری پس ترقی برای ایشان میسّر
نخواهد شد و ازین جهة انسان اکمل از ملائکه تواند بود و نفوس
ملکی بواسطه بساطت اجرام از طبایع مختلفه خالیند پس مصدر
فعل واحد خواهد بود نه مثل انسان که مصدر افعال مختلفه است

قابل اتصاف باوصاف متقابله و همچنین داند که انسان نوع
ادراک اطلاع بر حقایق موجودات و اطلاع بوجود مبدأ اول
و صفات کامله او حاصل تواند کرد و آنرا معرفت خوانند
پس از عبادت و معرفت تشبه بمبدأ آن بمیسر تواند بود
و فلسفه که عبارت از تشبه باله است علماً و عملاً بقدر الطاقه
در صدر سلف بمعرفت و عبادت که عمل منوط است بان
میشده و همچنین داند که طریق تحصیل معرفت چنانکه کاملین آنرا
موصل یافته اند یا نظر و استدلالست که آنرا علم گویند یا تصفیه
و تفکر و انقطاع از موانع کمال که آنرا عیان نامند و هو طور
وراء طور العقل مصباح انسان را جسمی است
محسوس و روحی است غیر محسوس که بعد از قطع علاقه

از ترکیب آن تفرق یا از حس و حرکت ظاهری بالمره
باز ماند پس هر هوشمند متدبر داند که روح انسانی غیر بدنست
زیرا که آن از ذات خود غافل نتواند بود و از بدن غفلت تواند کرد
و نیز مزاج و بدن و اجزای آن تبدل پذیرند و روح انسانی
تبدل نپذیرد پس غیر آنها باشد و همچنین داند که روح انسانی
عرض نیست بلکه جوهر است و قایم بذات و به تبعیت
مستقر دیگر مانند سیاهی و سفیدی که به تبعیت اجسام موجودند
موجود می باشد زیرا که روح انسانی قابل صور معقولاتست
و معانی مدرکات و پیوسته صورتی و معنیی از آن حاصل شود
و دیگری زایل گردد و عرض قابل اعراض دیگر نشود پس ظاهر شد
که روح انسانی جوهر است و همچنین داند که روح انسانی

جسم و جسمانی نیست بلکه مجرد از ماده است زیراکه لازمهٔ
جسم و جسمانی آنست که تا صورتی از آن زایل نشود صورت
دیگررا قبول نکند مانند اینکه تا تثلیث از آن رفع نشود تربیع
قبول نتواند کرد و روح انسانی صورت محسوسات و
معقولات متضاده را بی زوال دیگری قبول کند و دیگر
اینکه از قبول صور متکثره عاجز نگردد بلکه از کثرت صور وارده
قوت پذیرد و بآسانی صور دیگر را قبول نماید و هرچند
علوم بر آن بیشتر وارد گردد فهم و فراست آن زیاده شود
دیگر اینکه قوای جسمانیه مایل ادراک جسمانیه باشند و ازانها
لذت پذیرند مانند اینکه باصره از ملاقات صور نیکو لذت
یابد و سامعه از استماع اصوات ملایمه و روح انسانی

هر قدر ادراک علوم کلیه و مجردات کند بیشتر ملتذ میگردد و لذت ۲۰

ادراک ملایمست و ملایمت مجرد با مجرد بیشتر از ملایمت با مادیست از

آنجهة لذتش از مجردات بیشتر باشد دیگر آنکه بدیهیست که هر شئی

از مجانس خود تقویت مییابد و روح انسانی هر قدر که از جسمانیات

دورتر شود ادراکات صحیحه و آیات مقدسه از آن بیشتر بظهور رسد

پس روح از جسمانیات مجانس مجرد خواهد بود دیگر اینکه قوای جسمانیه ادراک

غلط نمودن میتوانند مانند اینکه چیز بزرگی را باصره از دور خورد

بیند و این غلط را بصر خود نفهمد و روح انسانی غلط خود

و سایر حواس را استنباط کند پس اشرف و در ادراک اکمل از

قوای جسمانیه خواهد بود و اشرف و اکمل از جسمانیات مجردات است

دیگر اینکه صور مجرده بآن عارض شود پس اگر محل آنها که روح انسانیست

۲/۱۳

مجرد نباشد لازم آید که مجردات متبعیت محل مادی متصف بلوازم
ماده شوند و آن اجتماع نقیضین است دیگر اینکه روح انسانی
تعقل که اشیاء غیر منقسمه کند و هر مادی منقسم است خواه بسیط خواه مرکب
پس لازم آید که با نقسام محل حال منقسم شود و آن نیز اجتماع
نقیضین است دیگر اینکه روح انسانی تعقل غیر متناهی کند
و مادیات با انفعال آنها متناهی اند پس روح انسانی از جنبهٔ مادیات
نخواهد بود دیگر اینکه روح انسانی قادر است به اموریکه
مادیات را مقدور نیست مانند ادراک مغیبات و اطلاع بر حقایق
اشیاء غیر مشهوده و تصرف در غیر در حال حیات و ممات وامثالها
جز مجرد را نشاید و همچنین داند که روح انسانی بزوال بدن معدوم
نگردد زیرا که فنا جز بر صورت و اعراض روا نبود تا اجتماع

نفیسین نشود چنانچه در محلش مبین است و ثابت شده که روح انسان
نه عرض است جسم و جسمانی بلکه جوهریست قائم بذات و مجرد از
مواد و جسمانیت و همچنین دانند که از ادراکات و تصرفات
و افعال کثیره در آن حاصل گردد و آن کیفیت یا از امیال شریف
مجردات و متصفین بصفات کمال و مبدأ اول و هدایای لطف
جسمانیات و متصفین بصفات نقص و دوری از مبادی عالیه
حکمای راسخین در کتب حکمت عالیه تصریح نموده اند که گاه باشد
از استماع کلامی در نفس رذیلتی پدید آید که بسالهای دراز
و ریاضات و مجاهدات کثیره رفع آن نتوان و این بدیهی
مشهود است و همچنین دانند که کیفیات نفسانیه بعد از انحلال
بدن باقی خواهد ماند سیما اگر آن کیفیات ملکات راسخ

اگر دند پس اگر میل بجسمانیات باشند از فقدان آنها المی یابد
واگر باین مجردات باشند چون ملاقات آنها مفقود نگردد بلکه
بیشتر حاصل شود لذتی یابد زیرا که الم ادراک منافی و لذت
ادراک ملایم است همچنین اند که اگر ملایمات را بصورت
جسمانیات بنظر آرد که در بدن با آن معتاد گشته تشبیه بملایمات
جسمانیه کند پی منافرت جسمانیه پس اگر از جسمانیات لذت یابد
واگر منافیات را بصورت جسمانیات منافیه بنظر آرد که
در بدن با آن معتاد گشته تشبیه بمنافرات جسمانیه کند پی بملایمت
جسمانیه پس اشد از ملاقات منافرات جسمانیه متألم گردد
بلکه خود ملایمات جسمانیه و منافرات جسمانیه صورت آنها باشد
و آنها حقیقت آنست شمه از صورت بهشت نعیم و نار جحیم

مصباح در بیان حسن تکلیف و وجوب لطف و ارسال رسل
انبیا و احتیاج مکلفین بایشان چون اشاره رفت که انسان اکمل
موجودات است و مختص بر اتصاف بصفات جمالیه و جلالیه
و در بعضی خلقی و در بعضی صناعی بر صنعت تکمیل آن بمعرفت
و عبادات است که مرجعشان بتعدیل قوتین نظریه و عملیه که
یکی منوط بروح و دیگری بجسم میباشد و اول را حکمت بالغه
و ثانی را قوت خاضعه نامند پس هر هوشمند معتقد بر داند که
عقول ناقصه در طریق تحصیل آنها خواه بنظر و استدلال و خواه
بطریق مکاشفه و عیان استقلال تام ندارند زیرا که احاطه
بمبدء اول و صفات کمالش کما هو حقه غیر مقدور است پس
معرفت بقدر الطاقه حاصل نشود و تمیز طریق موصل از

میان طُرُق مختلفهٔ متشتته که همه را عقلا و حکما استنباط کرده‌اند
در غایت اشکالست و اگر اجمالاً مقدور شد چنانکه در کُتُب
حکمت عملیّه شمّهٔ از آن مسطور است تفصیلاً میسور نخواهد شد
و اگر از برای بعض مستعدین اهتدا از جا هدات بسیار فی الجمله
حاصل گردد در آخر عُمر میسّر شده و اوایل عُمر تبرّد و تفکّر
حیرت خواهد گذشت و اگر برای بعضی در اوایل عمر سهولت
میسّر شود غالب متعدین محروم خواهند ماند لهذا برای
اثبات بغیر محتاج حجّت و مصدّقی خواهند شد پس اگر اعلام
طریق معرفت و عبادت از جانب حق تعالی باشد که نه تحیّر
باشد و نه اختلاف و عالم و عامی بقدر استعداد خود بکمال رسند
و عمری که صرف بمقدمات میشود بتکمیل صرف نمایند تا

تا اهمال و مهمال و تعویق و تعطیل در مطلب حاصل نشود بهتر
خواهد بود بلکه بواجب تعالی شانه که عادل حقیقی است مانع وصول
مستحقین بحق خود می شود واجب است که اعلام فرماید وَهُوَ
الَّذِی اَعْطَی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی دیگر اینکه انسان بواسطه
ابدان که غالباً آلت تکمیل صناعیست جنبهٔ حیوانیت دارد
و آن بدن بجهة ترکیب از اجسام مختلفة الطبایع و عروض عوارض
و حرکات و غیرها دائماً در تحلیل است و محتاج باسباب ستیه
ضروریه و غیرها و معلوم است که تحصیل آن اسباب مثل
تحصیل اسباب ستهٔ ضروریهٔ حیوانات نیست که غالباً بی معاونت
و صنعت میسر گردد بلکه همه بصنایع متعدده و اعمال متکثره
بحصول آید پس اگر هر فردی بجهة بقای شخص و نوع مشغول

تحصیل ما یحتاج خود کردد و بنفسه بترتیب اسباب آن
پردازند بواسطه امور عارضیّه و مقدّمات تکمیل از کسب
سعادات باز خواهد ماند بلکه خود امر مقصود بالعرض نیز
ناتمام مانده کفاف ما یحتاج نخواهد کرد لهذا محتاج باجتماع
باشند و آن یا در منزل است یا در مدینه که بمعاونت دیگر
مطالب همه بآسانی میسّر آید و بمعیّت که بواسطه قوّت
شهویّه و قوّت غضبیّه که در انسان برای جلب نفع و
دفع ضرر مودع میباشند همه کس جالب نفع و دافع ضرر
از خود و طالب حق غیر خواهند بود مگر اینکه بریاضات
شاقه معتدل شوند و از افراط و تفریط و رذالت کیفیت
محفوظ کردند پس این تعدیل تعادل میسّر نکشته ظلم و انظلام

که باعث تفرق و اغتشاش منزل و مدینه است بعمل خود برآمد
از اینجهة محتاج بمعدل شوند و کثرت عمل همه جا موجب
کثرت نفع نیست مانند عمل بنا و معمار که عمل یکساعت این
افزون از یکساله آن بنا شد و باین سبب معمار مستحق اجر بسیار باشد
پس لازم آید که تعدیل بطریقی شود که هر کس بحق خود بی زیاده
و نقصان برسد و اگر این تعدیل بنحویکه افراط و تفریط
با آن راه نیابد و منافی طبایع مختلفه نگردد محتاجند باعلام
عادل و عالم بحقایق اشیا زیرا که عقول ناقصه حقیقت اشیا را
ادراک نتواند و بواسطه مخالفت و اختلاف اهواء هر یکی اطاعت
دیگری ننماید و آن باعث ظلم و انظلام نفس الامری و ممنوع
ماندن هر مستحق از حق خود باشد لهذا محتاج شوند باعلامی

۲۰۲

از جانب مبدأ اول که محیط بکل و عادل حقیقی است دیگر آنکه
اشاره رفت که روح انسانی از ادراکات و تصرفات افعال
متکیف بکیفیات مختلفه شود و وضع قوانین عقلیه اگر موافق نفس
الامر باشد باعث نظام امر معاش تنهاست امّا معلوم نشود که
بعد از فنای بدن بقای روح آن کیفیت باعث لذت است
یا واسطه الم و ادراک حقایق اشیا و اطلاع تام بر لوازم
و مقتضیات حقایق و اشتمال آنها بر مصلحت که موافقت
با غرض است و مفسدت که منافات با غرض است در
کمال اشکال است چنانکه زیادتی اطلاع تبلاحق افکار یا اختلاف
انظار مشهود است سیما تا بحدی که بعد از فنای بدن اثر آنها
مشخص گردد پس تمیز تام مصالح از مفاسد بعقل نیاید

غالبا امن از ارتکاب مفاسد نشأتین نخواهد شد و عبث
حرمان مستحق از کمال خواهد گشت لهذا احتیاج خواهد افتاد
باعلام عالم بحقایق اشیا و مطلع از حقیقت مصالح و مفاسد
نشأتین چرا این علوم باید غالبا بوضع قوانین کلیه باشد
زیرا که جزئیات پیوسته متجدد و نا محصور است و این قوانین
کلیه را احکام گویند و اعلام عباد باین احکام را تکلیف نامند
و از مقدمات مسطوره حسن آن باید که بتدبری ظاهر باشد
و همچنین داند که چون بالبدیهه بخل در مبدأ فیاض نیست و
لطف را واجب و منع مستحق خیرات و کمال از وصول
بآنها قبیح و محال است تکلیف عباد واجب حق تعالی میباشد
لیهلک من هلک و یحیی من حی عن بینة و همچنین داند که

اسباب و شرایط امتثال تکالیف یا افعال الله تعالی است یا
افعال عباد و آن نیز یا افعال مکلف است یا غیر مکلف پس
افعال الله تعالی بالضروره واجب است بجدا تا بخل در مبدء
فیاض لازم نیاید و ارتکاب قبیح که منع مستحق است حصل نگردد
و افعال مکلف را باید برا و اعلام فرماید و بر او واجب نماید
تا تخلف کمتر شود و افعال غیر مکلف را برا و واجب گرداند
و عوض کرامت کند زیرا که ایجاب فعل بشخص برای مصلحت
غیر خود بدون عوض قبیح است و حق تعالی از ارتکاب
با آن مبرا و همه این افعال مقرب عباد است بخیر و سعادت
و مصلحت و مبعد آنها است از شر و شقاوت و مفسدت
و در اصطلاح آنها را لطف گویند و همچنین دانند که حسن تکلیف

تا بحدیست که فوق طاقت نباشد و حسن لطف تا بحدیست که بالجا
منجر نشود زیرا که ملجأ مستحق فضیلتی نباشد و تفضل بی استحقاق
فی الجمله جزافیست و همچنین داند که اغراء بجهل از حکیم مطلق
قبیح است زیرا که در آن منع مستحق از حقوق لایقه است و اشد
بخل اینها ثابت کردیم که ایزد تعالی عادل و حکیم است بخیل نه
و ظالم و همچنین داند که اکثر مکلفین بواسطه نقص قابل اخذ
تکالیف بلا واسطه نیستند زیرا که بجهة میل آنها بشرور و مفاسد
موجب اختلال تکمیل و عدم وثوق مکلفین باقوال آنها و تنفر
طباع کامله از معاشرت آنها است مگر قلیل و اندک
و نادر که صفات کامله ایشان خلقی و بدون کسب و صناعت
قابل اعلام تکالیف بلا واسطه اند و همچنین داند که اکر توسط

اعلام تکالیف از ابنای جنس مکلفین باشند که در اکثر صفات
با آنها شریک اند و بواسطهٔ تناسب میل و محبت و انس بیشتر دارند
اطاعت و قبول تکالیف بهتر صورت پذیر خواهد شد و
بالبدیهه چون از الطاف است بر خدای تعالی واجب
خواهد بود که وسایط را از ابنای جنس مکلفین قرار دهد
والا منع مستحق از حقوق میشود و گفتیم بر خدای تعالی حکیم
روا نیست و همچنین واندکه وسایط اعلام احکام قدیر
که معصوم از رذایل و خطا و زلل و مصون از کذب فساد و
و خلل شوند باعث کمال وثوق مکلفین باقوال ایشان بیشتر گردد
و وثوق بالبدیهه بیشتر خواهد شد بلکه طیب ولادت و طهارت
انساب را نیز در این مدخلیت است و هرچند آن وسایط

زیاده موصوف بامانت و دیانت باشند بلکه در صغیر و کبیر مبرا از
نقایص شوند سبب کثرت میل و محبت و موجب زیادتی اطاعت
میگردد و این نیز از جملهٔ الطاف واجبه بر حق تعالی است و چنین اشخاص را
در زبان حکمت الهیه و در لسان شریعت انبیا و اولیا نامند
و همچنین بدانکه بسبب تبدل ازمنه و تغیر اوضاع و انقلاب مصالح
بمفاسد و اختلاف مدارک باختلاف ازمنه و تفاوت نفوس
سابقه و لاحقه در قبول و لاقبول تکالیف و اعتیاد و عدم اعتیاد
بتحمل مشقتهای تکالیف و ضعف و قوت تاثیر نفوس در طبایع
مکلفین بواسطهٔ اختلاف استعدادات بحسب مکان و زمان و
ادراک و حاجت انبیای متعدد لازم شود و اگر یک نفس در
جمیع ازمنه باقی باشد قطع نظر از اینکه همهٔ امزجه بقا را نشاید

اعجاز در رفتار و گفتار او شده و فعی ورد لها برای او باقی
نمیماند و این مطلب باتفاق اهل ملل و نحل در باب حضرت نوح ع
که فی الجمله طول عمر یافت مشهود آمد بلکه در تعدد و از تکرار اقوال و
تثبیت معجزات تاکیدات کاملهٔ رد اتهام [illegible] قطعیه حاصل گشته و وثوق
مکلفین اقوی خواهد بود و گاه باشد که در یک عصر و ابتلای
انس بعض طوایف با عشایر خود و عدم قبول حرف غیر انبیا موجب
متعدد لازم باشد و همچنین داند که نظر بانکه ترقی انسان تمام امت
بعد از بیان جمیع تکالیف و اعلام همه مطالب بقدر طاقت
البشریه دیگر احتیاج به نبی علیحده نباشد بلکه باید ختم نبوت
بان نبی شده باشد بعد از آن نبی محتاج حافظ شریعت
باشد زیرا که دلایل مذکوره همچنانکه مثبت نبوت است

ثبت احتیاج بحافظ شریعت میباشد که او را ولی وامام گویند
پس زمانه از حجت الهی خالی نتواند بود و همچنین داند که واجب است
بر خدا تمکین انبیا از اثبات مدعا با مصدقی خواه معجزه باشد
خواه اخبار نبی ثابت النبوه و این نیز از جمله الطاف واجبه است
لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللهِ حُجَّةٌ و همچنین داند که بعض مکلفین بنوعی سخت
بجانب عناد پس از اتمام حجت قول حق نکند لهذا مستحق قهر و
زجر شود که در ابتدای قهر و کره تابع آید بعد عادت باطاعت
کرده بتدریج ترقی نماید و اگر در خود کشش مؤثر نباشد در اولاد
و احفادش مفید خواهد بود و منع این قهر و زجر ظلم شخص باعث عقابش
لامحاله میگردد و ایزد دود دراضی بآن نخواهد بود و همچنین داند که
پس از یأس از خود مکلفین و اعقابشان اگر افسادشان مسری شود

افناء شان لازم گردد فدفعاً للفساد هسم عبرة لغیرهم تدمیر و
اهلاکشان موجب اصلاح سایرین خواهد بود نظیر این قطع عضو
فاسد است برای اصلاح غیر فالاشتغال و لابد فیهم اولی
من هدی الغیر لان دفع الضرر مقدم علی جلب النفع سواء کان
لنفسه ام لغیره پس حق تعالی دفع آنها از آب یا باد یا صاعقه یا خسف
یا شمشیر نماید تا حفظ نظام و تنسیق مهام معاد و معاش متحقق
خیر و سعادت حاصل آید و شک نیست که شمشیر بهترین سیاست است
زیرا که قتل خود و قطع اعقاب لاحقه و ابقای ذراری سابقه
که امید صلاح از آنها باشد بهتر از غرق و خسف عجزه و اطفال و نسوان
و اموال خواهد بود

## مصباح در بیان معرفت انبیاء

و تمیز ایشان از سایرین و معنی معجزه و فرق آن از سحر چون

حسن تکلیف و احکام آن بوسایط بشر ثابت گشت پس هر چه هوشمند
دانند که برای خواص دلیلی بحجه اثبات نبوت مدعی آن غیر از اتصاف او
بکمالات و اتصاف حکمت بالغه و قوت فاضله و اجتناب از رذایل
و تعدیل قوتین نظری و عملی و رسانیدن راستی و درستی در اقوال و افعال و
احوال دلیلی نیست زیرا که چنین شخصی از افاضل افراد بشر است
و واجب الاتباع و ناقصین را اقتدا با فعال و اقوال و احوال
و لازم بلکه نهایت کمال خود اعجاز است و بعضی را که بهره وافر
از ادراک حاصل است از تصدیق خواص علم بر کمال او
حاصل گردد اما عوام قلیل الادراک را دلیلی باید که بواسطه
آن علم بر صدق آن توانند تا متابعت و اطاعت در آیند
و آن دلیل را معجزه گویند و گروهی را از استماع اخبار

مکرره

متکثره که مشاهده معجزه کرده اند یقین بر صدق وی حاصل شود و اگر اخبار مثبت ختم

النبوة بآن ضم شود یقین قوت گیرد و احتمال دیگر صورت نپذیرد لیکن برخی

دیگر را بواسطه سبق شبهات یا عدم ادراک تصدیق اهل فن و مشاهده معجزات

و اخبار متکثره یقین حاصل نشود و بعضی از اهل لجاج و عناد و متابعت هوی

و عدم تحمل زحمات تکلیف وجود حصول الیقین لسانا انکار کنند و این فرقه را

تکثیر معجزات سود ندهد و فائده نبخشد و مراد از معجزه امریست خارق عادت سالم

از معارضه مقرون بتحدی موافق ادعای مدعی آن و ذکر امر بجهت شمول آنست مر اثبات

و نفی و مقصود از اثبات مانند اژدها کردن عصاست و از نفی مانند سلب

قدرت و قید خارق عادت برای اخراج امور عادیه است و مراد

از امر عادی آنست که بسببی از اسباب ارضیه و سماویه واقع شود

و آن سبب مقتضی آن امر باشد خواه متداول باشد مانند صنایع مشهوره خواه

غیر متداول باشد مانند کیمیا و بدون اسباب مذکوره خارق
عادت است خواه جوهر باشد مانند اژدها شدن عصا
خواه عرض مانند فصاحت کلام پس سحر و شعبده و امثال
آنها از امور عادیه باشد زیرا که باسباب واقع شوند لیکن اسباب
آنها غیر متداول و خفی است و اگرچه در ظاهر بخارق عادت
شبیه باشد اما بعد از اطلاع بر اسباب آنها اتیان بمثل آنها
مقدور و میسور است و قید مقرون بتحدی برای اخراج کرامات و
ارهاصات و خوارق صادره از مرتاضین طوائف مختلفه است
و قید مطابقت و دعوای مدعی جهت اخراج خوارق مکذبه مدعیست
یعنی جاری بر خلاف ادعا چون معنی معجزه واضح گردید پس باید
دانست که تمیز معجزه از غیر با خرق عادت و تحدی و عدم

ابطال است امّا علم بخرق عادت پس از عجز اهل فن حاصل گردد
و آن مستلزم علم عادی است که علم بسیط باشد و اگر علم قطعی حاصل
شود که علم مرکب است بهتر خواهد بود و علم بعجز اهل فن یا
بشهود و عیان است یا بجدس و وجدان و همین قدر در خرق
عادت کافی است و احتیاج بصرف کل قوت جمیع یا
بفایده دانستن معارضه از اول امر نیست زیرا که اول غیر
مقدور است و ثانی غیر ضرور بلکه با فایده دانستن معارضه
کردن و عجز حاصل شدن او وقع فی النفس باشد و احتمال اتیان بمثل
منافی خرق عادت نیست زیرا که علم قطعی غیر میسور و سد
باب احتمال در غایت اشکال است و الّا انسداد باب تکلیف و
تکمیل لازم آید و محسوسیت و معقولیت و بدیهیت و نظریت

واهلیت و اشقیت و خرق عادت یکطایفه یا کل در افادهٔ علم
بخرق عادت اگرچه تفاوت دارد اما بعض نظریات بواسطه وجود
اسباب خطابیه و اطلاع بر ممتنع بودن تبیان مثل بعد از تحصیل
اسباب و حصر فرقت مفید یقین یا قوی خواهد بود اگرچه هیچ معجزه
بجهة موقوف بودن به بعض مقدمات بدیهی صرف نیست اما تمیز
معجزه با تحدی بجهة آنست که اظهار خوارق عادت با تحدی در ید
کاذب قبیح است و آن از خدا محال زیرا که مستلزم اغرا بجهل است
و نقض غرض که تکمیل ناقصین باشد و هرچند سحر و تسخیر و امثال آنها
اسباب عادیه خفیه است اما چون در ظاهر شباهتی بخارق عادت دارند
باز هنگام تحدی و ادعای نبوت واجبست بر حق تعالی ابطال آن
از اول یا ابعاث معارض و اگر ابطال نشود لامحاله باید عجز

باشد پس نظریّت و بدیهیت و محسوسیت و معقولیت در این باب
تفاوت نخواهد داشت بلکه هنگام عجز بکیفر مسلّم الکل با تحدی
اگر ابطال نشود بی شبهه اعجاز خواهد بود و بهمین دلیل ثابت
شود که معجزات انسان از مدارضه بی شبهه خارق عادات از
جانب خدا است نه مخلوق دیگر مانند جنّ و ملک امّا ابطال
پس یا بوجود نیاوردن آن فعل است یا بعد از وجود معدوم
ساختن یا اتیان بمثل یا اقوی از آن یا اظهار اینکه اسباب عادیه
خفیه داشته باشد یا اعلام آورنده آن قائل یا فاعل منافیات
دلایل عقلیه و نقلیه است مصباح دوم در اثبات نبوت خاصه است
و آن بیان نبوت محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب هاشمی
قرشی عربی تهامی مکّی صلوات الله علیه و آله الطیبین الطاهرین است

بدانکه باتفاق موالف و مخالف که احدی را مجال انکار نیست ۱۴۷
ثابت شده که قریب بششصد سال بعد از صعود حضرت
عیسی از بقعهٔ بطحا از نسل هاشم از طایفهٔ قریش محمد بن عبد الله
علیه السلام ظهور کرده و ادعای نبوت نموده و کتابی آورده
و تحدی بآن بطریقی کرده که اگر جن و انس یاری کنند باهم
سوره آن معارضه و مقابله نتوانند و جمع کثیر از فصحا و بلغای
کامل و علما و مرتاضین اهل کتاب و غیرهم از دین و کیش و آیین و
ریاست خویش بالطوع والرغبه دست کشیده پیروی او نموده اند
بحدیکه مضایقه از صرف مال و جان و تحمل شداید تکالیف
نکرده و فقر و فاقه را اشعار و ترک لذاید دنیا را اختیار نموده این
انقیاد و تسلیم را اسلام نام نهاده اند و آن مفید مظنه آمده که

شاید دعای او راست و اطاعت آنها که باو گرویده اند بجانب
زیرا که پیوسته برای هدایت عباد انبیاء عظام مبعوث گردیده
و زمان آنجناب بواسطه تشتت آرا و اختلاف اهوا بایام جاهلیت
موسوم گشته پس از راه لطف بر حق تعالی واجب آمده که او را در
آن زمان مبعوث گرداند لهذا از عدم فحص از احوال آنحضرت
مظنونی حاصل خواهد شد و دفع آن لازم و فحص از صدق
و کذب او واجب میگردد و ما در این وجیزه اثبات نبوت
آنجناب را بچهار دلیل اکتفا مینمائیم و خیر الکلام ما قل و دل
دلیل اول متابعت احکام و قوانین او است با قواعد عقلیه
و نقلیه انبیاء سلف و حکماء راسخین بتفصیل این اجمال اینکه در
کتاب مستطاب آنجناب مذکور است که قل ما کنت بدعا من الرسل

وبار مسطور است که بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم
آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة مفاد اینست که مخالف
انبیا سلف نیستیم وعالم بمطالب شرع وحکیم وقادر بر تصفیهٔ نفوس
از رذیلت ایمان اسرار شریعت بر عارفان موز حکمت را
مستور نیست که در این ادعا صادق هست و گواهش در سنتین
زیرا که بعد از ملاحظهٔ اصول و فروع دین و کتاب و احکام
و آثار منقوله از او شکی باقی نمیماند که همه مطابق شرایع
انبیای سلف و براهین عقلیه و دلایل منقوله از محکمین آیات است
مثلا از جملهٔ قواعد دینش اثبات صانع متصف بصفات
جمال و جلال و منزه از عیوب و نقایص است و همچنین اثبات حسن
تکالیف و تکمیل قوتین نظریه و عملیه و اثبات وسایط ما بین

حق تعالی و عباد است که اوامر و نواهی و رضا و عدم رضایش که
عاید بتکمیل نفوس میباشد تبلیغ نماید و همچنین اثبات بقای
ارواح بعد از قطع علایق از ابدانست و ادراک آنها لذت و
الم را بواسطه اتصاف بفضایل و رذایل در نشأه آخرت و از
جمله قواعد دینش وجوب شکر منعم حقیقی است که عقلاً و نقلاً
لازم است و حکما بالاتفاق واجب دانند باقرار ربوبیت و
اعتراف باحسان و تمجید و ادای صلوة و صیام و تقرب بقرابین
و احسان بعجزه مساکین و تفکر و تدبر در آلهیات و وقوف در
اماکن شریفه برای دعا و مناجات و اعتقاد حق و قول
صواب و شریعتش مشتمل بر همه اینها است و بالجمله مستفاد از
قوانین دینش محافظت عدالت در علم و عمل و معرفت مبدأ و مآل

و مراتمات تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن است
که همه را معلم اول ارسطاطالیس بتفصیل از حکمای یونان
نقل کرده و کتب حکمت عملیه از آنها مشحون است و من اراد
فلینظر الیها کتب و آنچه بتواتر ثابت گشته و کتابش نیز بآن
ناطق است که با کمال سلطنت کمال بذل و جود و نهایت
زهد و قناعت داشته و محتمل عبادات شاقه و ریاضات
و مجاهدات کثیره گردیده و آنی از ترغیب عباد بعبادت و ترهیب
ایشان از عقوبت و تحریص نفوس بآخرت و زهد از شهوات
دنیویه و انقطاع از لذایذ و اهوا نفسانیه و استغال بتذکر
مبدء و معاد غفلت ننموده و عقاید دینش موافق براهین و
مخالف عقاید باطله از تجسم و حلول و اتحاد و اباحه و تناسخ

عقلیه بوده است و با امیت و عدم کسب کمالات چنانچه
کتابش ناطق است و الا خود مکذب خود بود جامع حکمت
بالغه و قوه فاضله آمده کشف دقایق معرفت و بیان معضلات
حقیقة فرموده است و فی الحقیقة این معجزه ایست که مقدور
افراد بشری نمی باشد و از سایر انبیا این گونه کمالات منقول
نیامده و کتابهائی که از ایشان مشهود گردیده شاهد این مطلب است
و اگر فرضا خود آنجناب بصفات مذکوره متصف نمی بود محتاج
کتاب خود نمی نمود کسانیکه در اعلی درجه کمال بودند چنانچه
اقوال و افعال متواتره ایشان بر آن دالست با وجود آن
همه علم و زهد و تدین آن مشابه باو نمیگردیدند و اگر برای مصلحت
در ایام حیواتش متابعت میکردند بعد از وفاتش چون

اولاد و عقب نداشت ترک متابعت و بالبدیهه مینمود چون
اقوال و افعال آنجناب باهم مطابق و با شرایع انبیای سلف و
قوانین حکما و براهین عقلیه موافق بوده متابعت او عین متابعت
ایشان بلکه اکمل و اتم و افضل آمده بالضروره قبول قول متعین
و رد قول او قبول احد المتوافقین و رد دیگری خواهد بود و آن نیز
از جهل و عناد و انحراف از طریق رشد و سداد نمی باشد و دیگر
معجزه باقیه اوست که آن کتابی است مشتمل بر معارف و دقایق
حکمت و بیان احکام معاش و معاد و اخبار غیبیه که اسباب عادیه را
مانند نجوم و رمل و جفر و امثال آنها را در آن دخلی نیست با فصاحت
کامله و بلاغت بالغه و محسنات لفظیه و معنویه و اسلوب عجیب
باوجود اینکه همه الفاظ مصطلحه و تراکیب مستعمله مشهوره بین

فصحاء العرب با پیشه اهل فن خود اقرار بعجز کرده احدی مثل آنرا ٥٠٤
با کمال عناد وسعی در ابطال نیاورده و مقاتله با سیوف را بمقابله
با حروف ترجیح داده اند لهذا خارق عادت کامل آمده و بالبداهه
معلوم گشته که غیر اهل فن اگر اهل فن شوند باز مثال اهل فن عاجز
بوده و قوة بشریه مقتضی زیاده نخواهد شد مانند عجز سحره در مقابل
جناب موسی و عجز یهودان و فریسیان در مقابل حضرت عیسی
پس بعضی معارضه با آن کتاب را از اول بی فایده دانسته و برخی
با صرف قوت اقرار بعجز نموده اند با وجود اینکه در فن فصاحت
بمثابه بوده اند که کلام آنها قریب باعجاز میباشد چنانکه کلمات منقوله
از آنها دال بر این مطلب است و هر معارضی که مدعی اتیان بمثل باشد
چون تحصیل فن آن کتاب ظاهره دارد صرف قوه نماید تا بعین

الیقین ظاهر شود که اتیان بمثل آن محالاتست مع هذا در دوام مخالفه
سلاطین قاهره آمده اند و اعمال شاقه را باتمام رسانیده و معارضه
آنرا نتوانسته اند و اگر آنجناب در این خارق عادت کاذب بود بر خدا
لازم میآمد که آنرا ابطال کند زیرا که ثابت شد که اصدار خوارق
عادات با تحدی مدعی کاذب قبیح است و مستلزم اغراء بجهل و
آن از خدای حکیم محال و مناقشه باینکه شاید بعد از این کسی آید
و اتیان بمثل آن نماید مشعر است از اینکه معترض معنی معجزه را
ندانسته زیرا که اولاً تا وجود چنان شخص اغراء بجهل اهل ازمنه سابقه
میشود ثانیاً لامحاله با این احتمال سد طریق اعجاز برای جمیع انبیا
میباشد بلکه بسیار مشاهده شده که نبی لاحق اتیان بمثل معجزه نبی سابق
کرده مانند احیاء اموات و اخبار از مغیبات و هر دو را معجزه گفته اند

زیراکه چون پی اسباب عادیه بوده واهل فن عاجز آمده اند وگر
معجزه نبود مقارن تحدی بر خدای تعالی ابطال آنها لازم بود
ونکرده است لهذا معجزه دانسته اند ومؤاید بودن کلام را اعجاز
برای آنجناب از توراة اینست که در سفر دباریم در فصل هیجدهم
درباب پیغمبر موعود مسطور آمده که زود برپا خواهم کرد برای ایشان
پیغمبری مثل تو یا موسی از میان برادران آنها وکلام خود را
در دهان او خواهم گذاشت واو بآنها آنچه که امر کنم خواهد گفت
هرکس سخن او را که از جانب من گوید نشنود من از او انتقام
خواهم کشید ونصارا را اعتقاد است که مراد از آن پیغمبر مسیح است
چنانکه لوقا فصل سیم اعمال حواریین میگوید که پطرس به
یهودیان ایراد کرده که در توریة مسطور است که خدای تعالی

پیغمبری مثل موسی از برادران شما مبعوث خواهد کرد ۱۰۵
پس بر شما لازم است که بحضرت عیسی اعتقاد نمائید انتهی و
این استدلال پطرس و نقل لوقا صحیح نیست زیرا که آنچه از جمله
از بعد در کتب انبیا مستفاد است حضرت مسیح را ابن الله
دانسته اند نه پیغمبر پس حمل این کلام بر مسیح مبطل دین نصاری خواهد بود
لهذا الزاماً باید حمل این کلام را بر خاتم انبیا علیه الصلوة والسلام
کنند و سخن جذار القرآن و مماثلت حضرت موسی غالباً
با خاتم انبیا بود در امر تزویج متعدد و جهاد و وضع کتاب
و احکام فروع چنانکه در توریة صریحاً مسطور آمده نه با مسیح
و غفلتی برای نصاری شد که عیسی را مثل موسی دانسته
باین فقره استشهاد جسته اند و حال اینکه در سفر الهدباریم

در فصل سی و چهارم مسطور آمده که بعد از موسی ع مثل موسی ع نبی
در بنی اسرائیل مبعوث نشد پس نبی بعد از موسی ع از بنی
اسمعیل خواهد بود و آن نبی اسلام است و همچنین در فصل
پنجاه و نهم کتاب شعیا ع مذکور است که خدای تعالی در شان
نبی موعود فرموده که روح خود را که در دهان او گذاشته ام
از او و از فرزندان او و از فرزندان فرزندان او هرگز
بر طرف نمیشود و این کلام را نیز حمل بر مسیح نتوان کرد
زیرا که بالاتفاق او فرزند نداشت و همچنین در فصل
بیست هشتم کتاب شعیا ع مسطور است که خدای تعالی میفرماید که
من با زبان دیگر با شما بلغت دیگر سخن خواهم گفت و شک نیست که
اناجیل کلام خدا نیست بلکه کتابهائی اند تاریخ مانند از مؤلفات

متی و مرقس و لوقا و یوحنا بعد از مسیح در همان کتابها آن زمان
بلفظ عبری بوده نه لغت دیگر و کتاب منزل بلغت دیگر قرآن نیست
که عربی میباشد و همچنین در انجیل یوحنا در فصل هفدهم مسطور است
که روح حق را ارشاد خواهد کرد او شما را بجمیع حق چه سخن نمیگوید
از خود بلکه سخن میگوید بهمه آنچه میشنود و این عبارت دلالت
میکند باینکه مسیح خود همه حق را بیان نکرده بلکه خبر داده
که بعد از او بیان کننده خواهد آمد که تکمیل همه را نماید
و الفاظ مسموعه از حق را بمردم رساند و نصاری روح را
تفسیر بروح القدس کرده اند که خالی از حاسه سمع و قوت
ناطقه است و این صحیح نیست زیرا که الفاظ بی قرینه بمعانی
مجازیه حمل نتوان کرد پس حمل بمبشر باید نمود و بشری که

۶٤

بعد از عیسیٰ متکلّم بما یسمع من الحق بوده خاتم انبیا است و مراد

از کلام قرآن و سرّ بودن معجزهٔ آنحضرت کلام است که چون دینش

می بایست باقی باشد معجزهٔ باقیه را لازم داشت که همه اوقات

حجت بر خلق بوده مشتمل بر مواعظ و نصایح و محتوی بر حکم و

مصالح و جامع احکام و معارف و مبین فضایل و رذایل

و مصون از تغییر و تحریف و حاوی تحدی و اسم نبی و قابل

حمل و نقل بآسانی و خالی از صعوبت انتشار در اعصار و امصار

باشد این صفات مختص کلام خواهد بود دلیل سیم معجزات

فانیه منقوله از آنحضرت است که مانند معجزات منقوله از

سایر انبیا است و اصحاب و تابعین و امنا و متدینین آنجناب

و بعد از ایشان طبقه عن طبقه و یداً بید نقل کرده و در کتب معتبره

۱۶ متواتره از مؤلفین ضبط و ثبت نموده اند سیما اصحابیکه خود

ایشان صاحب معجزات و کرامات بوده اند و اقوال و احوال و

افعال کامله و معجزات و کرامات ایشان نیز در کتب معتبره ضبط

و مثبت است و گفته و نوشته اند که ما حاضر بودیم و بچشم خود دیدیم

و بگوش خود شنیدیم که معجزات بسیار از آنحضرت صادر شده مانند

تسبیح سنگ ریزه و تکلم حیوانات و جمادات و مجئی شجر و حجر و اشباع

و اشخاص کثیره از طعام قلیل که در عادت ممکن نبوده و اخبار از

مغیبات و خطرات قلوب و ذخایر پنهان و ابراء امراض مزمنه و تصرف

در کاینات و جمع کثیر و جم غفیر بمجرد رؤیت ایمان آورده در زهد

و ورع و عبادت و معرفت بمقامی رسیده اند که در امم سالفه مثل

ایشان بظهور نیامده بود و در صرف جان و مال در رضای ایزد

متعال مضایقه و خودداری نمودند و بر خبیر بصیر واضح است
که بحصول یقین کسی ترک جمیع مشتهیات کرده باین متابعت
شخصی را نکند و اگر برای نفس یا تقلید اکند به پایهٔ کمال نرسد
چنانکه از مرتاضین ملل بارها مشهود آمده غایتش اینست که قوة
شهویه را بپایهٔ خمود رسانند و قوهٔ غضبیه به پایهٔ جبن و آن بدرجه
خود تفرط طینه نه تعدیل لکن قوة نظریه در پایهٔ بلادت مانده تجسیم و
حلول و عبادت جمادات عناصر و ارواح و افلاک قائل اعتقاد هنود
و اعتقادات ایشان منافی براهین و ادلهٔ عقلیه خواهد شد پس قول
معجزات منقوله از سایر انبیا با وجود اینکه در کتب محرفه که مشتمل
بر اباطیل و مخالفات براهین عقلیه از تجسیم آله و ابوت و نبوت
و اسناد خطاها با نبیاء کرام که بار اذل ناس نسبت نتوان داد بردات

ضعیفه اهل آن ملت ثبت شده است و انتساب آن کتب بصحت و حجیتش
بثبوت نرسیده است و رد معجزات منقوله از آنحضرت که همه
اوصاف مذکوره اش را محقق دارند بجز از عناد و لجاج یا عدم
ادراک حق حمل نتوان کرد و اگر اهل ملت آنحضرت را در این باب
که باقرار مخالفین هزاران هزار هستند مدعی دانند و بقول ایشان
اعتماد نکنند معجزه هیچ نبی را اثبات نتوانند بکنند زیرا که تابعین را
مدعی خواهند دانست و منکرین از راه عناد نقل نخواهند نمود
و این مستلزم انکار کل انبیا بلکه جمیع اخبار خواهد و مع هذه الامور
گفته شد که اخبار معجزات منقوله یا آحاد محفوفه بقراین است
یا متواتره بالمعنی اگر باللفظ نباشد و در آنها ناقل معتبر نیست بلکه
قراین یا عدم تجویز عقل تواطوء ایشان را بر کذب کفایت دارد

واقرار اهل ملت اسلام بمعجزات بعضی از انبیای سالفه بواسطه
قراین و تواتر است زیرا که از هیچیک اینگونه اخبار نرسیده بلکه
بواسطه اخبار نبی ثابت النبوة خود ایشان است و اقرار ایشان
مستلزم تصدیق آنحضرت است و تصدیق او مستلزم اقرار
بنبوتش میباشد دلیل چهارم اخبار انبیای سالفه است که
باعتقاد مخالفین نبی بوده اند خواه باعتقاد موافقین نبی بوده
یا نه و غالب آنها دلایل الزامی است و الا ذکر شد که اثبات
نبوت بعضی از آنها باخبار نبی اسلام است و تفصیل آنها موقوف
بذکر مقدمه ایست و مقدمه اینست که در بعضی مواضع کتابهای
اسلام مسطور است که در کتب متقدمین سیما توریة و انجیل اعلام
ببعثت آنحضرت شده و اکثری از گروندگان آنجناب انصار

ویهود و قسیسین و رهبانین و علما و احبار ایشان بود مانند
عبدالله اسلام و ابن صوریا و اهل حبشه که در تصرف آنجناب
نبودند و طوایف اوس و خزرج که بالتطوع والرغبه ایمان آوردند
معین آنحضرت گشتند و در حین حیوة و بعد از رحلت مانند
در ایام و هنگام قوت فتوری در اعتقاد آنها بنبوت
آنجناب روی نداد و شایست که اکثری از علمای ایشان بعد از
مباحثه و تحقیق اوصاف و علامات او ایمان آوردند پس اگر در کتب
ایشان که از متقدمین و انبیای سلف بایشان رسیده بود
اعلامی صراحةً یا اشارةً با آمدن آنحضرت نشده بود و بیدا
وطبقةً عن طبقةٍ اسم سامی و اوصاف کامله او نرسیده بود
یقین برای ایشان حاصل نمیشد که این شخص همان نبی موعود است

وایشان

۶۶ واین صفات با وجه اختصاص وانحصار دارد چگونه باین کذب

صریح که بعثت خود را استشهاد از کتب و نقل متواتر سلف میخواست

آنجناب را متابعت میکردند بلکه احضار کتب کرده اظهار کذب

او مینمودند واگر فرضا اگرانها متابعت میکردند با وجودیکه تا

او اواسط بعثت جهادی نبود و دادن جزیه و مال که آنحضرت

راضی می شده اسهل از تبدیل مذهب و ترک کیش و آئین بود

هنگام وهن مخالفت مینمودند واگر در حیات مخالفت مقدور

نبود بعد از رحلت باسهل وجهی میسور میشد بلکه اغلب از رهبانین

وقسیسین و احبار بعد از رحلت آنجناب از این دار فانی ایمان

آوردند از جمله آیاتی که دال بر علم اهل کتاب بحقیقت آنجناب است

آیۀ شریفۀ الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم

سابع

وآیه شریفه لکن الراسخون فی العلم منهم والمؤمنون یؤمنون
بما انزل الیک وآیه شریفه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون وآیه شریفه والذین آتیناهم الکتاب یعلمون
انه منزل من ربک وامثال اینها است که در کتاب آنجناب
بسیار است پس هنگام محاجه که علمای یهود و نصاری بکرات
با آنجناب داشتند لازم بود که کتب را آورده آنجناب را مجاب می ساختند
واحتیاج بمقاتله وقبول جزیه ومباهله ونکول نمی افتاد
وحال از کتب متقدمین وانبیای سلف آنچه مستفاد است
باوجود اینکه تحریف کرده اند ودر مجامع خمسه جرح وتعدیل
واکثر نصوص را کتمان یا تاویل بعون الله تعالی با حصر وجهی
محرر سازیم وبیان مجالس پردازیم تا خصم را حرفی نماند وبعد از

انها

۸ ج

ازآنها انکار نتوانند ازانجمله در توریة در سفر برشت که کتاب
حبرلس گویند در پاراش لخلخا در فصل هفدهم مسطورست که
رب جلیل با ابراهیم خلیل فرمودند و وعدهٔ او که بحضرت
اسمعیل رحمت خواهم فرستاد و او را زیاده و بسیار خواهم نمود
نمود و دوازده رئیس از او بهم خواهد رسید و ایشانرا بزرگ
و سرکرده جمعی کثیر خواهم کرد و شعب کبیره عطا خواهم نمود معلوم
از رحمت آنجناب است که موسوم برحمة للعالمین بود و مراد از
دوازده رئیس ائمهٔ هدی که اثنی عشر اند میباشد و معترض را سد که
گوید اسمعیل دوازده پسر داشت شاید مراد آنها باشند جواب
گوئیم که دوازده نفر را بنسبائیم موصوف که دانید و مراد از انسابئیم
معصوم از خطا و راست گو و صالح است چنانکه در کتاب کیاری

باین طور مفسّر آمده که نساء ثم یعنی بزرگ و معصوم از خطا و کجی ٩ ج
وصالح و تمام است و مراد از تمام آنست که از نقص و عیب برا
وگفتار او از جانب خدا باشد و نگوید جز امر الهی و باتفاق
یهود هیچ نفر از پسران حضرت اسمعیل کافر بودند چنانکه در
کتاب زوهر که معتمد علیه یهود است مسطور آمده و حمل بر
عیسی و حواریین او نتوان کرد زیرا که ایشان از نسل اسحق اند
نه اسمعیل و ربی عقبا که از معتمدین یهود است در کتاب براشی
گوید که بحساب گومترا که معمول یهود است فهمیدیم ماد ماد
محمد است و در کتاب کمارای دانیال در فصل و لهوم حیجار ابن عضی
فصل ختم نبوت و وحی فرموده که ماد ماد محمد است و در کتاب
ریتو حقاوش که کتاب احادیث قدسیه یهود است چند جا

تصریح شده که ماد ماد محمد است و نظر باینکه از تورته این مفهوم
نمیشود با باستدلال سابق اکتفا کرده‌ایم و احتمال دارد که یا لفظ
ماد ماد محرّف باشد از محمد یا معنی آنرا تحریف کرده در مقامهای
دیگر برای مبهم ساختن معنی آن میان الفاظ بمعنی دیگر استعمال کرده اند
و اهل الالسان آنها به محمد صلی الله علیه و آله تفسیر میکردند و همچنین در
سفر الهدباریم در فصل هیجدهم اعلام از بعثت آنجناب شده
چنانکه گذشت و همچنین در فصل بیست و یکم کتاب شعیا مسطور است
که دیدم دو سوار راکب حمار و جمال و شیری فریاد میزد که بر پاسبان
خدا منم و روز و شب بحراست ایستاده نصاری گویند که خر سوار
عیسی است و شتر سوار را بعضی یحیی حمل کرده اند و این غلط است
زیرا که کسی نگفته که یحیی بر شتر سوار شده بلکه در اناجیل مسطور است

که کمربند یحیی از پشم شتر بود و در بیابانها پیاده راه میرفت
و دیگر اینکه یحیی پادشاه نبود دیگر اینکه یحیی پیش از عیسی بود
و نظر بظاهر کلام شعیا پیش از عیسی نباید باشد بلکه بعد از عیسی
باید باشد زیرا که معطوف تابع معطوف علیه است در حکم و باز
شعیا فرمود که یکی از دو راکب گفت که ساقط شد بابل بزرگ و
تمامی آن طرف معلوم است که در ایام مسیح بت پرستی از بابل
نشد بلکه سقوط بتها و زوال بت پرستی بعد از قوت پیغمبر علیه السلام
علیه السلام شد پس مراد از راکب جمل پیغمبر اسلام است و شمشیر
پاسبان اسد الله الغالب خواهد بود که بحق اجرای حکم نموده
همچنین در فصل چهارم کتاب زکریا مذکور است که در عرش اعظم
دو نور کوچک در جانب نوری بسیار بزرگ دید از جبرئیل

المق

استفسار کرد جبرئیل گفت که آن دو نور کوچک دو فرزند
علی اند که در خدمت پادشاه روی زمین خواهند بود و
واین کلام واضح است و همچنین در فصل شانزدهم کتاب
حزقیال مسطور است که البته والله حور برا آفریدیم برای کسی
وخوبی که مادام است و صلاحیت سلطنت دارد دیگر آنکه
دوست من است و محرم حجابهائی که بالای سر است و
معلوم است که قابل سلطنت الهیه و طلب خدا و محرم آسمانها که
معراج رفته جز آنحضرت نیست و همچنین در کتاب وحی کودک
که هیلنطالی یعنی آن کودک گویند هفت جا بآمدن آنحضرت
تصریح شده و گفته که محمد بزرگ و صاحب اقتدار باشد و خود
خواهش کرده شده و باز گفته که بتها را بشکند و بآسمان مسلط شود

و باز گفته که او از خرف الطین است و در ایام جاهلیت عرب را ۳ با
بجهة زود شکستن عمود خرف الطین می گفته اند و همچنین در
فصل کتاب شعیا مسطور است که غالب شود نبی موعود بر امم
بجنگهای قوی و در فصل سی و دویم و سی و ستیم نیز مذکور است که
نبی موعود پادشاه است و عادل و همچنین در فصل چهل و دویم
کتاب شعیا مسطور است که پیغمبری میآید و احکام الهی را میرساند
و نی شکسته را نمی شکند و فتیلهٔ سوخته را خاموش نمیکند
و نصاری این کلام را حمل بر عیسیٰ کرده اند که از ف محض
بوده و باز در آخر گفته که پیغمبری میآید و احکام الهی را میرساند و
شمشیر را می بندد بالای ران خود همه را هدایت به راه راست کند
و این کلام نص است در اثبات نبوت آنجناب و اگر بتفصیل نگویم

اخبار پردازیم این وجیزه گنجایش آنها را ندارد و همه را در رسالهٔ
علیحده مذکور ساخته ایم هر کس زیادت بصیرت خواهد بآن
رجوع نماید و ما ختم کنیم این مطلب را بآنچه در اناجیل مسطور است
از آنجمله در فصل سیم انجیل متی مسطور است که عیسیٰ بشارت
میداد میفرمود که توبه کنید که نزدیک شده ملکوت سموات
و باز در اناجیل مسطور است که یحییٰ بشارت میداد مردم را
باین لفظ که نزدیک شده ملکوت سموات و نصاریٰ متفق
هستند که مراد از قول یحییٰ مسیح است نه روح القدس پس
گوئیم که بشارت عیسیٰ نیز مختص آنحضرت خواهد بود نه روح
القدس و همچنین در انجیل یوحنا در فصل چهاردهم مسطور است
که عیسیٰ فرمود که اینها را بشما گفتم که الحال نزد شما حاضرم

اما فارقلیط روح پاک که پروردگار من باسم من میفرستد ۲۵
و بشما هر چیز را یاد میدهد هر باز گفته و حالا گفتم بشما پیش از آنکه
واقع شود که هر وقتی که وقوع یافت ایمان بیاورید و بیاست
بیدارید بعد از آن با شما بسیار حرف نمیزنم زیرا که سر این عالم
و بزرگ این عالم خواهد آمد و باز فرموده که من استدعا میکنم
از پروردگار خود که برای شما فارقلیط دیگر فرستد که با شما
تا ابد باقی باشد و در فصل شانزدهم همان انجیل مسطور است
که عیسی فرمود که اگر من از میان شما نروم فارقلیط
نخواهد آمد پس برای شما بهتر اینست که من از میان شما
بروم و او بیاید و آن فارقلیط بعد از آمدن با عالم محاجه
و مجادله خواهد کرد و از محاجاتش این است که او سر

این عالم و بزرگت این عالمست و باز گفته بدرستی که بشما حرفهای ع ۶ ۱۲
بسیار دارم که باید بگوئیم اما حال شما طاقت این سخنها را ندارید
زمانیکه روح حق مذکور آمد پس او تعلیم دهد بشما همهٔ حق را بجهت
اینکه حرف نمیزند از پیش خود بلکه هر چه شنیده خواهد گفت
و باز در فصل چهاردهم فرموده که راست بشما میگویم
هرکس بمن ایمان آورده و تصدیق مرا کرده اعمالی را که من بعمل
آورده ام بعمل آورد و از آن زیاده تر بعمل آورد و این
کلمات دلالت دارد که تکالیف تمام نبوده و احتیاج به نبی
دیگر افتاده و نظر باینکه در فصل چهاردهم مسطور است که فارقلیط
در من چیزی ندارد معلوم است که شخص موعود تابع عیسی
نخواهد شد و نصاری در این باب متمسک شده اند باینکه موعود

سابها روح القدس است که بحواریین یا پاپان و قسیسین و رهبان آنها

حلول کرده و این از چندین راه مردود است اوّل

اینکه هادی باید از جنس بشر باشد و آن از الطاف واجبه است

چنانکه گذشت دیگر اینکه گفته که از خدا استدعا میکنم که برای

شما فارقلیط دیگر بدهد و آن دلالت دارد باینکه شخص موعود

مثل عیسی لباس ناسوتی و صورت بشری دارد و در عرف

گویند که جاء رجل و رجل آخر نه ملک آخر دیگر اینکه گفته

که تا ابد باقی میماند پس اگر مراد آنحضرت نبود میبایست

نصاری با آنحضرت محاجه میکردند که عیسی گفته که دین

خودش باقی است چون آنحضرت تصدیق عیسی

کرده بود مجال انکار نداشت دیگر اینکه عیسی فرموده

درین

۱۷۸

در من چیزی ندارد بقول نصاری روح القدس تابع و
مقوی دین عیسیٰ است دیگر اینکه روح القدس بعلمای
آنها که اسلام آوردند اگر حلول کرده پس اسلام موافق
قول روح القدس باشد دیگر اینکه حلول روح القدس اعجاز
پس هر کس توانداد عا کند و مشخص نمیشود که راست است او یا
آنشخص یا نه و این باعث تعطیل تکالیف است دیگر اینکه
انجا روح القدس با نحضرت حلول نکرده بود و راست نمیگفت
دیگر اینکه افعال مخالف شریعت عیسیٰ از علمای نصاری
سر میزند و این منافی روح القدس است دیگر اینکه از کلمات
سابقه مشخص شد که روح القدس یا مثل عیسیٰ است یا از او
افضل پس هر معجزه که از عیسیٰ سر زده باید از کسی که روح القدس

۱

۹ با باو حلول کرده سر زند دیگر اینکه روح القدس اگر حلول کند
حرف یکنفر عالم معتبر خواهد بود پس چرا برای تصحیح کتب محرفه
و دین مبدّله در عهد قسطنطین و غیره بنای مجامع خمسه و شوری
مصطلحه میگذاشتند و چندین بار کتب را تغییر میدادند دیگر اینکه
حلول امری است باطل و براهین بطلان آن اقامه کرده اند
دیگر اینکه حلول شئ واحد باشخاص کثیره باطل است دیگر
اینکه از قرار اینحرف عیسی که فارقلیط همهٔ حق را بیان خواهد کرد
بیان او عین تغییر شریعت عیسی خواهد بود پس باید دین اصلی
باقی نمانده باشد زیرا که سابق ناقص بوده و آتی کامل پس
ظاهر شد که مراد از فارقلیط شخص پسندیده ایست چنانکه نصاری
گفته اند و آن احمد یا محمد است یا بشارات یا تسلی دهنده و هر دو مختص

نبی اسلام است والسلام مصباح در بیان امامت است اعموماً
وخصوصاً بدانکه دلایل مقتضیه نبوت مقتضی لزوم امامت است
زیرا که بعد از بیان احتیاج عباد بتکلیف وتکمیل و وجوب لطف
بر حق تعالی پیوسته هادی ضرور باشد چون حوادث متجدد
واهواء وآراء مختلف است ائمه مظهر و مبین حق در عالم بر
حقایق اشیا که مصلحت را از مفسدت تمیز دهد وافعال
مقتضیه کمال و نقصان را بیان کند وحافظ عدل و زاجر
مفرطین و مفرطین و نگهبان تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست
مدن شود باشد لازم خواهد بود وکتاب در این باب کفایت ندارد
زیرا که دلالات الفاظ ظنی است و مدارک خلق مختلف و
طباع متفاوت پس لا محاله اختلافی میان مکلفین حاصل

خواهد شد و این موجب اختلاط حق بباطل است پس اعلم
و اصدق و ازهد و اکمل باید تا محافظ دین و شریعت باشد سیما بعد از
ختم نبوت که بیان جمیع مراتب بکمیل بعمل آمده و هر ناقصی را آن
مرتبهٔ کامله احاطه نیست لهذا باید آن حافظ به پایه نبی خاتم باشد
زیرا که بعد نبی دیگر نخواهد آمد تا الحاق تکمیل نواقص شریعت نبی
سابق را نماید چنانکه عیسیٰ فرموده که من نیامده ام تا شریعت
توریة را ابطال کنم بلکه آمده ام تا آنرا اتمام نمایم پس چنین شخصی
که به پایه نبی خاتم باشد امام خواهد بود و میان امتهٔ نبی خاتم
چنانکه از کلمات و کمالات متواتره اش مشهود است و فرق
مختلفه اسلام جحد و انکار ندارند جناب اسد الله الغالب علی
ابن ابی طالب است و آیه مباهله دلیل آن و انت منی بمنزلة

هرون من موسی شاهد آن و ما امامت بلا فصل اورا بهشت
دلیل مختصر ادا کنیم که خصم را مجال حرف نماند دلیل اول آیت
اینکه افمن یهدی الی الحق احق آن یتبع امن لا یهدی
الا ان یهدی کامل و مکمل باید جامع اصول ملکات راسخه
باشد که آن حکمة بالغه و قوة فاضله است و آنحضرت
بالاتفاق داشته است و همه در همه حال با و رجوع میکردند
و در جای اشکال و عدم حضور آن حضرت میگفتند قضیة
لا اباحسن لها و شجاعت و عدالت و عفت و حکمت بنحو اشرف
و اکمل داشته و داشتن دیگران مشکوک فیه است پس
اقتدا و متابعت منحصر باو خواهد بود تا متابعت حق شود
عن سفیان الثوری عن ابن عباس قال قال رسول الله

أنا مدينة العلم و علي بابها فمن أراد العلم فليأت الباب
دلیل دویم اینکه آیه ولایت بالاتفاق در شأن آن
نازل گشته و تأویل ولایت به دوستی مطلق مبطل حصر است
پس باید حقیقی باشد که مختص خدا و رسول و آنحضرت که دیگران را حق
آن نباشد و آن نیست مگر تصرف کلی و مناقشه دلیل عدم
اوراکست دلیل سیم نقل غدیر خم است و کسانیکه گفته اند
خبر واحد است و مفید مظنه نه قطع از انصاف دور هستند
زیرا که اولا بطریق مخالفین از طریق موافقین بیشتر نقل شده
ثانیاً اینکه دلیل دیگر معاضد است و خبر واحد با قراین مفید
قطع بود و این کالشمس فی رابعة النهار هویداست و منکر مکابر
و در باب دیگر آن چنین خبری نیست و اگر بود نظر تو فر

۸۰۳ دواعی منقول می شد پس گوئیم نظر بآیه شریفه اکمال دین و
اتمام نعمت از جمله اکمال و اتمام یکی نصب خلافت است زیراکه
همه اختلافات در امت و سفک دماء از آن بعمل آمد اگر همان روز
نصب خلافت شده رتبت اهل سوء و الا العیاذ بالله کذب خواهد شد
و دین بی نصب خلافت که باعث اختلاف امت شود و سبب
سفک دماء و خروج اکثر امت از دین گردد ناقص خواهد بود
نه کامل دلیل چهارم آنست که حدیث سَتَفتَرِقُ
اُمَّتی ثَلاثاً وَ سَبعِینَ فِرقَةً فِرقَةٌ فِی الجَنَّةِ وَالبَاقُونَ فِی النّار
متواتر فریقین است پس فرق دیگر متفق هستند باینکه شهادتین
موجب نجات است و شیعه گویند که تا شهادت بامامت منضم
آنها نشود موجب نجات نیست اگر آنها حق باشند همه حق باشند

نه یکی و مخالف حدیث باشد پس از این حدیث لازم آید
متفرد در قول ناجی باشد دلیل پنجم احادیثی است که
اعاظم علمای سنه از عایشه و غیرها متواترة بالمعنی نقل کرده اند
عَلِیٌّ خَیرُ البَشَرِ مَن اَبیٰ فَقَد کَفَرَ و معتبرین مسلق بودن بواسطه اجتماع
فضائل و محاسن است پس اقتدا بایدی و اقتدای بحق باشد
دلیل ششم آنکه باتفاق فریقین آنحضرت مصون از
خطا بود و معصوم و احدی برادر آن حرفی نیست پس باید اقتدی
به باشد نه آنکه معصوم نباشد و مطاعن بسیار برای او
در همه جا مذکور شود قَالَ اللهُ تَعَالیٰ لَا یَنَالُ عَهدِی الظّالِمِین
و کتب اهل سنة مشحونست از اینکه آیه تطهیر در شان آل عبا
علیهم السلام وارد شده دلیل هفتم حدیثی است که

۸۰۶

در کتب اهل سنة مذکورست که مثل اهل بیتی کمثل سفینة

نوح من تمسک بها نجی و من تخلف عنها هلک و هیچیک

انکار این حدیث ندارند باقرار مخالفین ثابت است که

ائمه اطهار ادعای امامت کردند پس تخلف از ایشان با نکار

امامت ایشان و نسبت کذب بایشان میشود و نظر باین

حدیث مخالفان هالک است دلیل هشتم احادیث

که اهل سنة در کتابهای خود متواترة بالمعنی نقل کرده اند

که ائمه و خلفای رسول بعد نقبای بنی اسرائیل میباشند

وایشان بمنطوق قرآن دوازده نفر بودند و همچنین احادیثی

که در بعضی تصریح باسامی آنحضرات شده در بعضی اجمالاً مذکور

آمده وابن حجر همه را در صواعق مذکور ساخته چون علمای

سابق شکر الله مساعیهم الجمیله در کتب مفصله بسطی در
این باب داده اند و دلایل بسیار ذکر کرده ما در این وجیزه باینها
اکتفا کردیم **مصباح** در بیان معاد است بدانکه
مذکور ساختیم که روح بعد از قطع علاقه از بدن باقیست
و لذتی و المی دارد شروع کنیم باثبات معاد و آن عود
روح است ببدن در نشأه آخرت گوئیم که هر هوشمند متدبر
داند که وقوع معاد امر محال نیست بلکه ممکن و جایز
الوقوعست و عود علاقه روح ببدن و احیاء اموات
در معجزات انبیا علیهم السلام چنانکه کتب ایشان دلالت دارد
مشهود و متواتر است پس علاوه بر امکان ذاتی امکان
وقوعی هم داشته و مخبر صادق از آن خبر داده لهذا

مجال انکار نخواهد بود و مادر مصباح ثالث مذکور ساختیم که
روح را لذت و المی هست و اگر لذایذ بدنی هم با آن ضم
شود و با دوام و بی اختلاط منافی باشد اکمل خواهد بود
و اگر انبعاث بدن نشود نقصان در لذت و الم حاصل گردد
و استیفای جزای اعمال نیک و بد بعمل نیاید و ترغیب بر خیرات
و سعادات و زجر از شرور و فسادات بنحو اکمل میسر نشود
پس از راه لطف باید که حق تعالی انبعاث بدن کند و قول
بالتذاذ و تالم روح تنها بی جسم نه جسد که مراد از این مرکب
از لطیف عناصر و مقصود از آن مرکب از کثیف عناصر است
باشتمال روح ببدن بنحو اشرفیت تلطیف الجسد که جسد حرهٔ
یا تجویز حمل لذت و الم بدنی با بدان مثالیه برای دفع

٥٠٩ شبهات امت شبهه اکل و ماکول و تحلل ابدان ورود
بدل ما یتحلل ست و اگر گوئیم ورود لذت والم بدنی باجزای
اصلیه است که قوام بدن بان میباشد بلکه تبدل ابدان
هر مرتبه بمرتبهٔ دیگر حشر مرتبهٔ سابقه خواهد بود ظاهر است لازم
محذورات نشود و مخالفت صریح با ظواهر و نصوص نگردد
و توان گفت که بعد از حصول استعداد در این نشاه نیز از
همان اجزای اصلیه جمع عناصر متفرقه اش بعینه همان بدن
مبعوث شود و تعلق روح بآن حاصل آید و این معارجعت
نامند و حکما گفته اند که تراکیب متحلل گردد و صور نوعیه
تبدل پذیرد اما اسطقسات بالمره منعدم نشود پس تفسیر
صراط بعدل در افعال و اعمال و میزان متساوی بالرجحان

اعمال

اعمال خیر و شر و امثال آنها قطع نظر از تجسم اعمال میتواند
بود که از کوته بینی باشد و اگر گویند که هر حقیقتی در نشآت متعدده
صور مختلفه دارد میتواند بود که یک حقیقت در هر نشأه گاه
عرض گاه جوهر گاهی بصورتی متصور گردد گاه بصورت
دیگر اختلافات از میان خیزد و تفصیل معاد از حشر و
نشر و تطایر کتب و حساب و کتاب و صراط و میزان و بهشت و نعیمش
و دوزخ و الیمش اگر مقدور به بیان نباشد چنانکه جناب
سید الشهداء با صحاب کرام خود نمود اما بقول مخبر صادق
و این وجیزه نه جای تفاصیل آنها رزقنا الله و ایاکم الیقین
و متابعة سید المرسلین و الائمة الطاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین چون از بیان اصول دین بطریق اجمال فراغت

حاصل شد شروع کنیم در بیان فروعات و در این پنج مصباح است
مصباح اول در بیان طهارت است و آن بر دو قسم است اول آنست که
نیت قربت در آن شرط است و آن منحصر بوضو و غسل و
تیمم است قسم دویم آنست که احتیاج به نیت قربت ندارد
و آن ازاله خبث است چون غالب بر دو قسم به آب باید
اول آبها را مذکور سازیم پس آب یا مطلق است یا مضاف
اما مطلق آنست که آب تنها بتوان گفت و اما مضاف آنست
که آب تنها نتوان گفت مانند گلاب و عرقها و آب زعفران و غیرها
و همه آب مطلق پاک است و پاک کننده حدث و خبث اگر کفاف
کند با آنها و آب مطلق یا جاریست بشرط آنکه از برف یا دولاب
و امثال آنها جاری نشود و آن بملاقات نجاست نجس نشود

اما احتیاط اینست که اگر کمتر از کر باشد و ملاقات بنجاست کنند
از آن اجتناب کنند و اگر رنگ یا طعم یا بوی آن بنجاست
متغیر شود نجس است اگر بیشتر از کر هم باشد یا آب باران است و
آن مادامیکه بارش است پاک است و پاک کننده اگر عین نجاست
بطرق بر طرف شود و آبهای نجس باتصال باران پاک شود
واگر باران قطع شود حکم آب ایستاده دارد یا آب ایستاده است
و آن اگر بقدر کر باشد بملاقات نجاست نجس نمیشود و اگر
کمتر از کر است نجس میشود و اگر
کسی در کر بودن آب شک کند باید کمتر از کر بداند و آبهای
جمع شده در گودالها در صحرا و آبادانی پاک است هر چند
کمتر از کر باشد مادامیکه ملاقات بنجاست نکرده باشد و اگر
ملاقات کند کمتر از کر نجس خواهد بود و کر آنقدر آبی است که

اگر آنرا بجائی که سه شبر و نیم طول و سه شبر و نیم عرض و سه شبر و نیم
عمق داشته باشد بریزند پر کند یا آب چاه است و آن اگر مانند
کاریز روان باشد داخل آب جاری است و اگر جاری نباشد
اقوی اینست که با ملاقات نجاست نجس نمیشود و نزح آب برای
نجاسات تعبدیست و اشیائی که با بدن انسان یا حیوان ملاقی است
و آب غساله ملاقات نجاست نجس میشود اگرچه زیاده از کر باشد
و نجاسات ده است بول و غائط حیوان غیر ماکول اللحم که خون
جهنده داشته باشد و سوای اینها پاک است اگر حلال نباشند
و منی حیواناتیکه خون جهنده داشته باشد خواه ماکول اللحم باشند
یا نه و خون حیوانات مذکور مثل منی است بشرطیکه بعد از
ذبح میان گوشت نمانده باشد و همچنین میته حیوانات مذکوره

در سگ و خوک و مسکرات مایعه بخصوص شیره انگور که بجوش
و هنوز ثلثان نشده باشد و کافر و مراد از آن منکر ضروریات
دین است خواه اصول باشد یا فروع و نجاست عرق
جنب از حرام خالی از قوتی نیست و واجب است ازاله نجاست
از بدن برای نماز و از جامه اگر منحصر باشد و تخییر اگر منحصر نباشد
و نجاسات را از بدن پاک کردن واجب است برای دخول
بمساجد هر چند تعدی نکند بنابر آن احوط و همچنین است
لباس و غیر لباس نجس را بمسجد نتوان برد و ازاله نجاست
از مساجد واجب فوری است و پیش از آن نماز نتوان کرد
بنابر احوط مگر اینکه وقت نماز تنگ شود و در غیر مساجد
خون کمتر از سر ناخن ابهام را ازاله کردن واجب نیست و

همچنین خون زخم و دمل را اگر بند نشود و بعضی مطلقا جایز
دانسته اند تا چاق شود و اگر لباس را با آب قلیل بشویند و
عین نجاست زایل شود باید فشرد و احتیاط آنست که سه مرتبه
بشویند و در بول دو مرتبه و اگر در ازالهٔ عین نجاست محتاج باب
گرم و صابون شوند واجب است با لجمله سعی کنند و احتیاط
نمایند که عین نجاست بیقین زایل شود و در آب کثیر بعد از
ازالهٔ عین نجاست فشردن و مکرر شستن نمیخواهد بلکه یکدفعه
فرو بردن کافی است و احوط آنست که چیزی را که فشردن
مشکلست مانند لحاف و نمدهای کلفت باب جاری بشویند
و اگر موضع نجاست مشتبه شود احوط بلکه اظهر شستن همه است
و نماز با نجاست عمداً یا بمسئله جاهل بودن باطل است و

واجبست اعاده و اگر وقت بیرون رفته باشد قضا کند
و اگر فراموش کرده باشد و نماز کند در وقتش نماز را اعاده میکند
بعد از تطهیر و بعد از خروج وقت باز احتیاطاً اعاده کند
بهتر است و همچنین اگر از اول جاهل بنجاست باشد بعد
معلوم شود که در حین نماز نجاست بوده و اگر نداند که در حین نماز بوده
یا نه نمازش صحیح است و اگر در اثنای نماز مطلع شود و تواند
بی فعل کثیر و انحراف از قبله از خود نجاست را دور کند
نماز را قطع نمیکند و نجاست را دور سازد و اگر کندن
لباس هم باشد و الا قطع نماز میکند و بعد از تطهیر اعاده میکند
و مطهرات ده است آب و آفتاب و آن اگر عین نجاست باقی
نباشد زمین و دیوار و بوریا و حصیر و درخت و میوه که

نجیده باشد و علف و امثال آنرا پاک کند و بوریا و حصیر اگر
نقل ممکن باشد بهتر آنست که آب کشند واز مطهرات ۲ آتش است که
نجس را بسوزاند و خاکستر و دود کند پاک میشود واز مطهرات
۳ زمین است که ته پا و کفش و موزه را پاک کند اگر عین نجاست
باقی نباشد و احوط آنست که زمین خشک باشد و پاک واز
مطهرات ۴ استحاله است که نجس نمک شود و یا خاک گردد یا
حیوانی آب نجس خورد و شیر شود واز مطهرات ۵ انقلاب است
مانند اینکه شراب سرکه شود واز مطهرات ۶ نقص است مانند
شیره انگور که دو ثلثش برود و یک ثلثش باقی ماند واز مطهرات ۷
۸ انتقال است مانند خون که ببدن پشه رود و نه زلو احتیاطاً
واز مطهرات ۹ اسلام است و این کافر را پاک کند نه جنبهای

از مطهرات نجیبست اگر انسان یا حیوانی در بدن

یا رخت نجس داشته باشد و از نظر غایب شود که احتمال تطهیر

رود پاکست و از کسانیکه جهت غنا از نجس نمیکند اجتناب جهت

و در نجاست هم لازم است و اگر ظن قوی حاصل شود

واحتیاط نگاهدارد بد نیست قال الله تعالی ان الله یحب

التوابین و یحب المتطهرین و استعمال ظروف طلا و نقره

حرامست سیما در اکل و شرب و برای زینت نگاهداشتن هم

حرامست احتیاطا بلکه بعضی گفته اند که اگر طعام را از ظرف

طلا و نقره بردارند و در ظرف دیگر کنند باز خوردن آن

حرامست و بعضی گفته اند که سرمه دان و عنبرچه و قندیل و

غلاف قرآن و دعا ساختن و اینه را بطلا و نقره گرفتن

بلکه چوب نی را بطلا و نقره گرفتن و شمعدان و سرپوش ۹۰۹
ساختن و لجام را نقره و طلا گرفتن و ساختن رخت ابریشمین نیز
حرام است و ظرفی را که سگ از آن آب خورد یا دهن برطوبت
ملاقی گشته باشد اول با خاک خوب بمالد بعد در آب جاری و کثیر
یک مرتبه فرو برند و در آب قلیل دو مرتبه بشویند و بعضی
در آب قلیل تا شش مرتبه شستن را قائلند اگر دهن خوک
برسد بعد از مالیدن بخاک هفت مرتبه بشویند احتیاطاً
و اگر در ظرفی موش مرده باشد یا شراب ریخته باشند سه مرتبه
بشویند و در بول دو مرتبه و در تخلی اگر موضع بول را سه دفعه
بشویند و فاصله دهند میان هر دفعه کمال احتیاط را
بعمل آورده باشد و استبرا هم لازم است و در حال تخلی رو و پشت بقبله

نکند

نکند خواه در صحرا و خواه در آبادانی و اگر در استنجا آب را چنان
بریزد که بر موضع جاری شود و بدست خوب بمالد بعد آب را
قطع کند باز جاری کند و موضع را آب فرا گیرد بهتر خواهد بود
نواقض نخست اخبثین و ریح و خواب غالب بر حاسّتین و ملحقات
مستی و بیهوشی و واجبات دوازده است اوّل نیت
و آن قصد مقرون بوجوب و قربت است و مراد از قربت
امتثال امر الهی است بی شوب غرضی دیگر چون طمع بهشت و خوف
جحیم و قصد رفع حدث و استباحت صلوة و غیر آن ضرور نیست
و وقت آن متصل بشستن روی است و در دست شستن و
مضمضه و استنشاق مستحبّ است دوّیم شستن
روی است ابتدا از رستنگاه موی سر تا ذقن در طول و آنچه

انگشت بزرگ و میانین آنرا فراگیرد و در عرض تا شبرها آنچه مستو
الخلقه باشد و قدری زیاد هم بشوید تا اطمینان حاصل شود که
رو شسته شد و تخلیل ریش لازم نیست و آب بزیر مو جاری
شود اگرچه بعادت رسته باشد سیم شستن دستها است از
مرفق تا سر انگشتان و باید که آب از جهت بالا تا موئی دیگر روان
شود اگرچه بعادت رسته باشد و قدری بالاتر از مرفق
بشوید تا اطمینان حاصل شود که مرفق شسته شده باید که
چرک یا چیز دیگر مانند چرک و نقطه مرکب و انگشتر تنگ
که مانع رسیدن آب بشره باشد رفع شود سیما اطراف ناخن که
چرک زیرش باشد و ناخن بسیار دراز بالجمله سعی در گرفتن
ناخن دراز باید شود چهارم مسح سر است و آن مخصوص

پیش سر است بقدر سه انگشت در عرض و بستکم انگشتها مسح کند
احتیاطا مگر اینکه عذری داشته باشد و باید با رطوبت
دستی که از وضو حاصل شده مسح کند و اگر در دست رطوبت
باقی نباشد از ریش و مژه و ابرو بردارد و اگر بواسطهٔ گرمی هوا
رطوبت باقی نماند و وقت وسعت داشته باشد تاخیر نیندازد
والا با آب تازه مسح کند پنجم مسح پا است و باید خطی مستقیمی از
سر انگشتان تا برآمدگی پا کشیده شود و ناخن پا را اگر زیاد
دراز شود و پا را چنان نگهدارد که متزلزل نشود و پا بسته
مسح نکند ششم ترتیب است و آن شستن و بعد مسح
کردن است بطریقی که بتفصیل مذکور شد هفتم موالات است
و آن بسیار فاصله ندادن است میان اجزاء وضو و مراعات

خشک شدن بعضی از اجزاء سابقه نیز واجب است هشتم

واجب است که اعضارا خود بشوید نه دیگری واگر نتواند

دیگری وضو میتواند داد واحتیاطا هر دو نیت کنند نهم

آنست که آب وضو پاک ومطلق باشد دهم آنست که

اعضاء پیش از وضو پاک باشد یازدهم باید آب وضو

مباح باشد یعنی یا مالک خود باشد یا ماذون باذن صریح یا باذن

فحوائی مانند آب نهرها وکاریزها وچاهها وجایز است وضو

از آب نهرهای مغصوب وکاریزهای مغصوب واحوط ترکست

دوازدهم جای وضو باید مباح باشد بطریقی که در آب

گفته شد واگر شک در افعال وضو کند اگر وضو تمام نشده

برمیگردد وباز بترتیب اعضارا میشوید واگر تمام شده

۲۰۴

التفات نمیکند و از جمله مستحبات وضو مسواک است و
تاکید در آن بسیار است و در رکعت نماز با مسواک بهتر از هفتاد
رکعت نماز بی مسواک است و در حال وضو دل با خدا باشد
و در استنشاق آب را بالا کشد مگر اینکه روزه باشد و آب وضو را
داخل چشمان کند و استعانت نکند و اگر در اعضاء وضو
زخم باشد و چیزی بر آن بسته باشند و آب بزیر آن نتوان رسانید
یا بجهت نجس بودن یا بجهت ضرر رسانیدن از روی خرقه پاک
مسح کند و اگر تیمم با آن ضم کند احتیاط بعمل آورده باشد و اگر
یقین در طهارت داشته باشد و شک در حدث وضوی تازه
ضرور نیست و اگر یقین در حدث داشته باشد و شک در طهارت
یا در متأخر وضو واجب است و از موجبات غسل یکی جنابت است

وآن بسبب انزال یا دخال شود واگر العیاذ بالله با مردی
یا حیوانی این فعل بی انزال شود اشهر وجوب غسل است
واحوط اینست وکسی که منی در جامه خود یابد باید غسل کند
واگر ندانسته نماز کرده باشد اعاده نمازهائیکه بعد از خواب
آخر باشد بکند وغسل جنابت واجب لنفسه است احتیاطاً و
جنب نماز نتواند خواند ودر مساجد درنگ نتواند کرد وسورهای
عزائم نتواند خواند ومس کتابت قرآن واسامی خدا ورسول
وائمه طاهرین علیهم السلام نتواند کرد وباید روزه واجب دارنده
پیش از طلوع صبح پاک باشد وغسل بر دو قسم است ترتیبی و
ارتماسی اما ترتیبی را واجب ده است اول نیت است چنانکه
گذشت دوم شستن سر وگردن وگوش است وسعی کند

که همه آب بدن جاری شود حتی به پیچیدگی گوشها و آب ۱۰۶
بزیر مو برساند و قدری از ترقوه پایین تر بشوید تا اطمینان
حاصل شود و ترقوه چنبره کردن است سیم شستن جانب
راست است با قدری زیاده تا اطمینان حاصل آید
چهارم شستن جانب چپ است بطریقیکه مذکور شد و
اگر عورتین را با هر دو طرف بشوید در حفظ احتیاط کرده است
پنجم ترتیب است بتفصیلی که مذکور شد ششم رفع مانع
از رسیدن آب بشره مانند چربی و چرک و انگشتر تنگ و
پیچیدگی ناف و بیخ ناخنها که چرک داشته باشد هفتم باید
اعضا را خود بشوید مگر اینکه عاجز باشد هشتم باید غسل با آب
مباح باشد نهم آنکه مکان غسل مباح باشد چنانکه هر دو در وضو

گذشت و اگر غسل ارتماسی باشد نیت یکدفعه و آب فرو رفتن
کافی است و ظاهراً فرو رفتن عرفی کافی باشد و آن بخارج بودن
سر از آب متحقق شود بعضی تا کمر یا زانو یا نصف ساق یا همه بدن
رفته اند و احتیاط ادیانه بدنیست و بول مثل غسل لازم است
تا بقایای منی بیرون رود باعث بطلان نمازهای لاحق
نشود و وضو با غسل جنابت جایز نیست و جبیره غسل مثل
وضو است و در اجتماع اغسال غسل جنابت کفایت
میکند و اگر چه اکند احوط است و غسل جمعه را بعضی واجب دانند
و خالی از قوت نیست و احوط این است که ترک نکند و کفاره
گناهان یکهفته است و وقتش از طلوع صبح جمعه تا ظهر است
بعد از آن تا غروب روز شنبه قضا است و اگر روز شنبه قضا کند

نسبت مراعات احتیاط کرده باشد و تیمم عوض غسل و
وضو واجب است اگر آنها مقدور نشوند و اگر عذر مرجو الزوال
باشد بهتر تأخیر انداختن است و اگر تیمم داشته باشد و وقت
نماز دیگر داخل شود به تأخیر انداختن ظاهراً ضرور نباشد
و کیفیتش آنست که بعد از نیت دستها را بخاک پاک بزند و بهتر
آنست که انگشتها کشاده باشد و بر پیشانی مسح کند از رستنگاه موی
سر بعد اگر عوض غسل باشد باز دستها را بر زمین بزند و از
دستها تا سر انگشتان با کف دست مسح کنند و در عوض
وضو ضرور نیست که دفعه آخر دستها را بر زمین بزند چنانکه
مشهور است و اگر عوض غسل جنابت تیمم کند بعد حدث
اصغر واقع شود تیمم دوباره باید عوض غسل باشد و وضو

بنا بر مشهور و برای آب از هر طرفی باید بقدر دو تیر پرتاب در
هموار و یک تیر پرتاب در بلندی و پستی بروند مگر اینکه یقین
باشد که آنجا آب نیست یا وقت وسعت نداشته باشد یا خوفی
باشد و اگر خاک نباشد به سنگ تیمم کند و اگر در جامه و نمد زین
و یال اسب غبار باشد و گل را تواند خشکاند به گل تیمم کند و اگر
زمین برف بسیار داشته باشد و خاک و سنگ نتواند پیدا کند
برف را به بدن بمالد که آب شود و اگر آن نیز مقدور نشود
اگر ادا و قضا هر دو را بکند احوط است یا اینکه قضا کند

مصباح در بیان نماز است و ضرور از آن نماز یومیه
و آیات و نوافل است اما نماز یومیه هفده رکعت است
در حضر و یازده رکعت است در سفر مباح و نماز آیات

دو رکعت است در سفر و حضر و نماز نوافل سی و چهار رکعت است
در حضر و هفده رکعت است در سفر اگر نماز دتیره را ساقط ندانیم
هشت رکعت نافله ظهر است پیش از نماز ظهر و هشت رکعت نافله
عصر است پیش از نماز عصر و چهار رکعت نافله نماز مغرب است
بعد از آن و دو رکعت نافله نماز عشا بعد از آنکه یک رکعت حساب است
اگرچه ایستاده کنند و هشت رکعت نافله شب و دو رکعت نماز
شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح است پیش از آن
پس پنجاه و یک رکعت نماز یومیه باشد که یکی از پنج اشاره است بحدیث
شریف مشهور که معروف از حضرت مقدس امام حسن عسکری
صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه البررة الکرام و ابنه الکریم
الحجة المنتظر می باشد که علامات المؤمن خمس صلوة الاحد و خمسین

کتابخانه ملی ... [illegible]

وزیارت الاربعین والتختم فی الیمین وتعفیر الجبین والجهر 

ببسم الله الرحمن الرحیم علامت مؤمن است و تاکید در آنها بسیار

حتی در حدیث قدسی ماثور است که بانوافل قرب بنده بجائی

رسد که کنت سمعه وبصره ولسانه ویده و بمقام محبوبیت

حق ترقی کند و در معنی اینحدیث کتب بسیار مسطور است الصلوة

معراج المؤمن در فضیلت نماز کافی است و از مقدمات نماز

معرفت اوقات آنست وقت نماز ظهر از زوال است تا مقدار

چهار رکعت بغروب مانده وقت نماز عصر مقدار چهار رکعت

از زوال گذشته تا غروب و زوال معلوم میشود به زیاد شدن

سایه بعد از نقصان کامل و بهتر آنست که نماز ظهر را از چهار

قدم و عصر را از هشت قدم بگذرانند و قد هر شاخصی بهفت

منقسم میشود و هر یک را قدم گویند و وقت نماز مغرب از
حمرهٔ مشرقیه است تا مقدار چهار رکعت بنصف شب بماند و وقت
نماز عشا از ذهاب حمرهٔ مشرقیه مقدار سه رکعت که گذشته است
تا نصف شب و هر قدر تواند نماز مغرب را زود تر کند تا اشتباک
نجوم نشود و نماز عشا را بعد از غروب شفق کند و بعد از
نصف شب تا طلوع صبح بهتر این است که بتاخیر نیندازد و اگر فراموش کرده
باشد نیت ادا و قضا نکند و وقت نماز صبح از طلوع صبح
صادق است تا طلوع آفتاب و هر قدر تواند زود تر کند
تا اشتباک نجوم زایل نشود و فضل اول اوقات است مگر
عذر شرعی باشد و وقت نافلهٔ ظهر از زوال است تا سایه دو
قدم شود و وقت نافلهٔ عصر بعد از ادای نماز ظهر است

تا سایه چهار قدم شود و وقت نافلهٔ مغرب بعد از ادای نماز مغرب است ۲۴۱

تا وقت نماز مغرب تمام شود و نشسته است نافلهٔ عشا تا وقت

نماز عشا تمام شود و وقت نافلهٔ شب از نصف شب است

تا صبح طلوع کند و اگر بعد از دو ثلث شب کند بهتر است و وقت

نافلهٔ صبح بعد از نصف شب است اگر در صبح کاذب کند بهتر است

و کسیکه نماز قضا در ذمه داشته باشد بهتر آنست که نماز قضا را بکند

نه نافله را و اگر کسی نماز قضا کند و هم نافله را ظاهراً

بی عیب باشد و کسیکه نماز قضا نکند نماز حاضره را در اول وقت

میتواند بکند خواه بعد از آن نماز قضا کند یا نه و تقدیم قضا

بر حاضره ضرور نیست و علم بوقت یا ظن یا اجتهاد و یا تقلید

عالم لازم است و از مقدمات نماز یکی معرفت قبله است

وآن جهت کعبه معظمه است و برای شخص خفتن آن بهتر ازین
دایره هندیه و استخراج خط سمت قبله نیست و آن مبانی کار
مفید علم است و سوای آن مانند محراب مسلمانان و قبرستان
ایشان و قبله نمای صحیح و کوکب جدی برای اهل عراق میان
کتف انداختن یا پرسیدن از صاحب خانه مسلمانان و اقتباس
در زوال مقابل چشم راست گرفتن مفید ظن است و مظنه
با عدم قدرت بعلم کافی است و در حال تشکیک بچهار طرف
علیحده نماز کند و اگر فرصت نباشد بیک طرف نماز کند
و از جمله مجربات اینست که سه چهار سوزن باریک همراه خود
نگاهدارد و هنگام اشتباه قبله جامی را پر از آب کند و بگذارد که
آب از حرکت خوب باز ایستد بعد سوزنها را باهستگی برروی

آب نهند پس آنها با هم در روی آب بایستند و جمع شوند پس راست
بجانب جنوب خواهند ایستاد و این مطلقا تخلف نمیکند بعد
انحراف قبله را تخمین کند و روی بآن سمت نماز کند و اگر کسی نماز
بخواند بطرفی که گمان کند بعد در اثنای نماز ظاهر شود که رو بقبله نبوده باشد
برگرداند و رو بقبله کند و اگر پشت یا پهلو بقبله باشد نماز را از سر گیرد
و اگر بعد از نماز ظاهر شود اگر اندکی منحرف باشد مشهور آنست
که نمازش صحیح است و اعاده در وقت احوط و اگر پهلو بقبله بوده
باشد در وقت اعاده کند و در خارج وقت اعاده لازم نیست
و اگر پشت بقبله بود در خارج وقت هم احوط قضا است
و از مقدمات نماز لباس است بدانکه مرد را واجب است پوشانیدن
عورتین اگرچه کسی نبیند و نماز بی آن باطل است و احوط آنست

که از ناف تا نصف ساق مکشوف نشود و بهتر آنست که همه ٢١٦
بدن لباس داشته باشد بلکه ردائی بر دوش گرفته شود و پوست
حیوان مأکول اللحم را اگر یقین داند که تزکیه شده یا اینکه از دست
شیعه مؤمن گرفته باشد در نماز میتوان پوشید و اگر از دست سنی
گرفته باشد احتیاط در اجتناب است زیرا که آنها جلد میته را بعد از دباغت
پاک میدانند و ما لا تحله الحیات مانند مو و پشم و پر و استخوان غیر
مأکول اللحم خواه زنده یا تزکیه شده باشد یا میته نمازی نیست
و اگر مأکول اللحم نمازی است اگرچه میته باشد و بهتر آنست که دندان
نباشد احتیاط است که از کمو نیز اجتناب کنند و همچنین است
موی انسان بلکه احتیاط اجتناب از جمیع فضلات است مانند
آب بینی و چرک لباس و خرده این حیوان نجس است زیرا که متواتر

ثابت شده که این خز حیوانیست مانند روباه و در صحراست
و در ولایتی که آن هست مسلمانی نیست و همه را کفار صید کنند
و معصوم اذن در خز آبی داده که بیرون آب زندگانی نتواند بکند
و علما را اشتباهی واقع شده و بعضی رجوع کرده اند و حلال
آنکه این لفظ از مصطلحات کفار است نه متشرعین و ما این را در جای
دیگر مبسوط نقل کرده ایم با وجود آنکه اصل در لحوم و جلود عدم
تذکیه است تا بطریق شرعی ثابت شود و اینجا خلافش ثابت گشته
و اکثر اجتناب از پارچهای فرنگی که علامت فرنگ دارد نمایند
احتیاط را مراعات کرده اند و حرامست مردان را پوشیدن
حریر محض و نماز با آن باطل است و احتیاط آنست که ممزوج را هم
نپوشند بلکه کمال احتیاط اینست که با ابریشم ندوزند بلکه منع

۲۰۸

وارد شده از توی زین حریر بلکه از سرخ هم اگرچه ابریشم نباشد

و جایز نیست مرد را از پوشیدن طلا حتی انگشتر طلا و نماز با آن

باطل است و تکمه طلا که جزو لباس باشد باز حرام است امّا اگر در

بغل و جیب گذارند ظاهراً عیبی نیست و کلابتون اگر مطلا باشد جزو

لباس نکنند احتیاطاً همچنین است مفتول مطلا و از اهل خبره

مسموع شد که بعد از گداختن طلا از آن حاصل میشود دیس

موجود باشد و زر مسکوک و شمس را نیز بعضی از علما و عدمه کرده اند

و ظاهراً پی عیبی باشد اگر جزء لباس نکنند و در جامه غصبی نماز

نتوان کرد اگرچه ساتر عورت نباشد بنا بر اظهر و در ناسی و

جاهل مسئله احوط حکم به اعاده نماز است و در چیزی که روی پا را

بپوشاند نه ساق را بعضی نماز را باطل دانند و اظهر کراهت است

وهمچنین در لباسی که صورت داشته باشد حتی صورت حیوان
وهمچنین در لباسی که تکمه و بندش رابسته باشد واز مقدمات
مکانست یعنی باید ملاحظه کند که مکان نماز با متعلقاتش مباح
باشد بملکیت یا اجاره یا اباحه یا اذن صریح یا فحوائی و در صحراها
مطلقا جائز است مگر در میان زراعتها که بزراعت ضرر رسد
و در خانه و باغ بی اذن جائز نیست مگر آنکه اذن فحوائی باشد
و جاهل مسئله معذور نیست و دقت در این باب باید کرد که سقف
و دیوار کلاً و بعضاً مغصوب نباشد بلکه احتیاط آنست که اگر در خانه
که نماز میکند چوب کوچک مغصوبی در پنجره و دیوار باشد نماز نکند
وهمچنین است فرش مغصوب واگر در بالاخانه نماز کند و خانه
زیر مغصوب باشد نمازش باطل است و بهتر آنست که مرد و زن

باهم محاذی نماز نکنند بلکه زن پشت سر مرد باشد اگرچه
محرم بود و مکان نماز اگر نجس باشد و تعدی نکند و موضع سجده
پاک باشد ظاهراً نماز صحیح است و در خانه که بول یا شراب یا سگ
باشد نماز مکروه است و ملائکه بآنجاها داخل نمیشوند و در پیش روی
نماز آتش افروخته بودن مکروه است و احوط آنست که آتش هیچ
نباشد و همچنین صورت حتی صورت درخت و بهترین جاها
برای نماز مسجد است و تعمیر مساجد بعبادت و عمارت ثواب
بسیار دارد و همچنین چراغ روشن کردن و جاروب کردن
و سجده باید یا بر خاک باشد یا سنگ غیر معدن یا بچیزی که از
زمین روییده باشد و در عادت ماکول نباشد و همچنین ملبوس نکنند
و پنبه و کتان را بعد از رشتن سجده نتوان کرد و احتیاط آنست که

مطلقا سجده نکند و جایز است سجده بر کاغذ و بهتر از همه
تربت مطهره است و اذان و اقامه را در نماز یومیه بهتر آنست
که ترک نکند و بعضی اقامه را در همه نمازها واجب دانند و اذان
در نماز صبح و شام واجب دانند و آن احوط است و در نوافل
و نماز آیات و غیر آن مشروع نیست و قضا کننده برای نماز
اول اذان و اقامت بگوید و برای سایر نمازها اقامت تنها
کافی است بلکه احتیاط اینست که اذان نگوید و همچنین برای
نماز عصر روز جمعه اذان نگوید و همچنین اگر دو نماز را یکجا
جمع کند و میان آنها فاصله ندهد اذان برای نماز دوم
نگوید و فاصله میان اذان و اقامت با دعا یا نشستن است یا سجده
نماز مغرب خوب است و گفتن هفت تکبیر که یکی تکبیرة الاحرام

باشد و باقی مستحب و بعد از هر یک دعاهای ماثور را بخواند
اکمل است و نیت را مقارن تکبیرة الاحرام مکند و همزهٔ الله اکبر را
خوب آشکار کند و با حضور قلب باشد و با خضوع و خشوع و
استعاذه در رکعت اول پیش از حمد مستحب است و حروف را
از مخرج ادا کند که سین از صاد و ضاد از ظا فرق یابد و مراعات
قواعد قراء ضرور نیست بلکه بعضی منجر بلحن و وسواس شود
و در نماز واجب زیاده از یک سوره جایز نیست اما در نوافل قطعی
که ماثور شده مکرر و متعدد و بعض سوره را توان خواند و
در حال قیام باید استقرار داشته باشد متحرک و منحنی نشود و در لحاظ
سجده گاه مستحب است و جهر در دو رکعت صبح و مغرب و عشا
لازم است و در باقی اخفات و از ارکان نماز رکوع است

و آن تا بحدی باید که دست بزانو رسد و طمأنینه در آن واجب است
و ذکر در آن سه مرتبه سبحان الله یا یکدفعه سبحان ربی العظیم و بحمده
و سه مرتبه احوط است بعد باید از رکوع سر بردارد و راست ایستد
با طمأنینه و مستحب است در حال ایستادن فکر ما ثور بگوید و از
ارکان نماز دو سجده است با طمأنینه در هر یک و بودن اعضای
سجده بر زمین که در بدن هم افتد احتیاطاً و اگر خاک بر پیشانی چسبد
بهتر آنست که ازاله کند و طمأنینه در جلسه بین السجدتین واجب است
و موضع سجده بلندتر از موضع قیام زیاده از چهار انگشت نباشد
و اگر پائین تر باشد عیب ندارد و ذکر آنها نیز بطریق ذکر رکوع است
و اگر پیشانی را ست بمهر نیفتد سر برندارد که نماز باطل شود بلکه
مهر را آهسته بدست حرکت دهد که به پیشانی برسد و تشهد و سلام

در نماز واجب است و باید یکی از دو سلام نیت خروج از نماز کند
و اگر با آخرین کند احوط است و قنوت و سایر دعاهای ماثور
مستحب است و بهتر آنست که نماز را بتعجیل نکند بلکه بسکون و آرام
با اعمال مستحبه بجا آورد و تعقیب بعد از نماز سنت است سیما
تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و تبرا از اعادی دین بعد از
نماز باعث قبولی نماز است و خواندن قرآن بعد از نماز صبح
ثواب بسیار دارد اقلا پنجاه آیه بخواند و همچنین دعاهای صحیفه کامله
در زیارت ائمه هدی علیهم السلام و مبطلات نماز
پشت بقبله کردن است عمداً و سهواً و همچنین و به پشت گردن
اگرچه بدن بر نگردد و اگر با همه بدن بجانب راست و چپ بر گردد
عمداً نماز باطل میشود و سهواً تا وقت بیرون نرفته است باید

نماز را اعاده کند و اگر تنها رو را بطرف راست و چپ کند ۲۰۵

احوط اعاده است اگر از روی عمداً باشد و از جمله مبطلات

همچنین است حرف زدن است به دو حرف یا زیاده بغیر از قرآن و دعا و

یک حرف با معنی مانند ق و ذکر و تنحنح و عطسه و سرفه هرگاه حرف

حاصل شود خطاً برای عیب است و از جمله مبطلات نماز

قهقهه است عمداً و اگر بی اختیار حاصل شود احوط اعاده نماز است

و همچنین است سهواً و از جمله مبطلات نماز فعل کثیر است که

در عادت از نماز گذاری بیرون رود و همچنین اکل و شرب

و بعضی فرو بردن آنچه در دهن است یکدفعه مبطل نماز

نمیدانند و احوط ترک است و در نماز و تر شرب آب برای کسی که

روزه خواهد گرفت جایز دانسته اند و از جمله مبطلات نماز

گریه در نماز برای امور دنیا مبطل است اگر صدا حاصل شود و گریه
آخرت بهترین عبادتهاست و بعد هر قطره هزار خانه در بهشت
کرامت کنند و قطره از آن آتش فرونشاند اگر بقدر دریاها باشد
و بدن او بر آتش دوزخ حرام کند و اگر گریه نیاید بتکلف خود را
بگریه بدارد و مکروهست التفات بگوشه چشم بچپ یا راست و
خمیازه کشیدن و دهن دره نمودن و خاطر را بغیر از نماز
متوجه کردن و خواب آلود نماز کردن و مدافعه اخبثین مگر آنکه
در اثنای نماز عارض شود و اختیار را بالمره از دست بگیرد
والّا نماز را باید قطع کند و اگر در اثنای نماز سلام دهند احوط
اینست که سلام علیکم بگوید و اگر دیگری جواب دهد احوط
آنست که مصلّی سلام ندهد و اگر در نماز حرامی از خدا خواهد

سهوطا اعاده نماز است و اما خللهای واقعه در نماز ۳۴۳

پس اخلال بهر واجبی از واجبات نماز عمداً مبطل نماز است

خواه شرط باشد یا جزء و جاهل مسئله معذور نیست مگر در جهر و

اسرار اگر واجب باشند نیز اگر سهواً باشد پس سهو کنی از ارکان

نماز مبطل نماز است اگر بر کن دیگر داخل شوند پس متذکر

گردد و اگر بر کن دیگر داخل نشده باشد تدارک می کند

و اگر رکنی زیاد کند سهواً یا شبهه نماز باطل میشود و اگر رکعتی

زیاد کند سهواً باز نماز باطل است و ترک یک سجده یا تشهد را

سهواً بعد از گذشتن از محل قضا لازم است بعد از نماز

با دو سجده سهو و اگر شک کند در افعال نماز پس اگر از

محلش نگذشته است بعمل می آورد و اگر محلش گذشته باشد

۱:۲۰۸ اعتبار ندارد و اگر بعد از عمل آوردن بخاطر آورد که کرده بود
و عمل مکرر شود پس اگر رکن باشد نماز باطل میشود و اگر فعل باشد
عیب ندارد و شک در رکعات اگر در رکعت اولی باشد نماز
باطل شود و در رکعات آخر سوای رکعت ثالث نماز مغرب که
آن نیز مثل دو رکعت اولی است پس احکام آنرا از قرار تفصیل
باید حفظ کند اول شک میان دو و سه و آن پیش از اکمال سجدتین
مبطل نماز است و بعد از اکمال سجدتین اگرچه سر از سجده برنداشته باشد
بنا را بر سه میگذارد و نماز را اتمام میکند و یک رکعت ایستاده
یا دو رکعت نشسته میکند و این بهتر است و بعضی گفته اند احوط
اعاده نماز است بعد از آن دو رکعت دویم شک میان
دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد

و نماز را تمام میکند و دو رکعت ایستاده میگذارد و بعضی گفته اند ۱۲۰۹
بعد نماز را اعاده کنند احتیاطاً سیم شک میان سه و چهار است
بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و دو رکعت نشسته میگذارد
چهارم شک میان دو و سه و چهار است بعد از اکمال سجدتین
بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و دو رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته میکند پنجم شک میان چهار و پنج است
پیش از رکوع قیام را بر هم میزند و نماز را تمام میکند و دو رکعت
نشسته میگذارد و دو سجده سهو برای احتمال زیادتی قیام
بعمل آورد و در حالت شک تروی لازم است و ظن
قائم مقام علم است و بعضی گفته اند در دو رکعت اولی ظن
کافی نیست بلکه علم لازم است پس با ظن هم نماز باطل شود احوط

اعاده است بلکه گفته اند که در افعال در دو رکعت اولی علم لازم است
و باظن بعد از اتمام نماز احتیاطاً اعاده کند و بعضی گفته اند
که اگر شک نکند باز حفظ این مسائل واجب است اولی آن نماز
باطل است و کثیر الشک است که در قرائت یا رکعت شک کند و یک بسته نماز را
به صحیح میگذارد و هرگاه شخصی در رکعت نماز شک کند سه یا در
نماز متوالی شک کند کثیر الشک است و رجوع بعرف است
و نماز شک را نیت کند و تکبیرة الاحرام گوید و الحمد بخواند
تنها و رکوع و سجده و تشهد و سلام بطریق نماز اصل دارد
و سجده سهو را نیت کند و مثل سجدتین نماز بعمل آورد و
و ذکرش بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد است
یا بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد و تشهد

حقیقت ... عمداً تکلم بگوید یا تکلم در نماز سهواً و سلام ۲۲۰۱

دادن در غیر محلش یا از این دو سجده سهو را بکند و احوط آنست که

برای هر زیاده و نقصان سجده سهو کند و قضای نمازهای

فایته واجبه واجب و مرتبه مستحب و اگر عددش را نداند نقدر

قضا کند که علم یا ظن حاصل شود به برائت ذمه و مستحل نماز کا

واجب القتل و تارک الصلوة را بعد از سه تعذیر باید کشت و

اگر دست نرسد باشد او ... ث است و زنش باین و واجبست

قصر نماز چهار رکعتی به شش شرط اول قصد مسافت

هشت فرسخ است و علم بهشت فرسخ لازم است نه ظن دوم

آنکه سفرش مباح باشد یعنی سفر یا واجب باشد مثل سفر مکه یا مستحب

مثل سفر زیارات عتبات عالیات یا جایز مثل سفر تجارات حلال

و اگر مقصود ضرر مسلمانی یا شکار لهو باشد یعنی برای قوت و جود ۲۰۲
و عیال نباشد نماز را تمام کند و اگر سفر سلطنتی معصیت باشد
و او تابع باختیار تمام کند و بی اختیار یا خوف از ضرر قصر کند
سیم آنکه کثیر السفر نباشد مثل مکاری و ملاح چهارم
گذشتن از حد ترخص است یعنی آنقدر از محل اقامت دور شود
که اذان نشنود پنجم آنست که حایر و مکه و مدینه و مسجد کوفه نباشد
که آنجاها اتمام افضل است ششم نماز سفر باشد نه قضای حضر
که باید آنرا تمام کند و عکس کند در عکس و مستحب است که نمازها را
بجماعت کند اگر فریضه باشد سیما در مساجد که ثوابش مضاعف
میشود مثلا اگر در مسجد جامع در عقب عالم نماز کند نمازش برابر
هزار نماز باشد و اگر دو کس پشت سر امام باشند برابرست با صد هزار

نماز و تا ده کس ثواب آن را ضبط نتوان کرد و اگر زیاده باشند ثواب
آن را بجز از خدای تعالی کس ضبط نتوان کرد و نماز مؤمن تنها
جماعت است و اگر شرایط جماعت موجود باشد ترک آن مذموم است
و نماز آیات که آن عبارت است از کسوف و خسوف و زلزله و اخاویف
سماویه که غالب ناس بخوف افتند مانند بادهای سرخ و رعدهای
شدید و نماز آیات واجب است و اگر مطلع نشود خسوف و کسوف
تا تمام شد پس علم بهم رساند قضا میکند با گرفتن همه و با گرفتن
بعض احوط قضا است سیما در زلزله احوط قضا است و کیفیت
آنچنانست که نیت کند و تکبیرة الاحرام گوید پس حمد بخواند و سوره
کلاً یا بعضاً بخواند و در هر رکعتی پنج رکوع کند و میان رکوعها
اگر سوره را تمام کند باید در هر دفعه حمد بخواند و اگر تقطیع کند

ویک آیه یا زیاده بخواند تجدید حمد در هر دفعه ضرور نیست
پنج رکوع تمام شود بعد سجدتین العمل بیاورد و رکعت ثانیه
مثل رکعت اول کند یعنی در اول حمد بخواند و بعد از رکوعها
اگر سوره را تقطیع کرده حمد ضرور نیست والا باز باید بخواند
پس سجدتین را بعمل آورد و بعد از ان با تشهد و سلام تمام کند
و قنوت در هر رکوع زوج مستحب است پس قنوت در رکعت اول
دو باشد و قنوت در رکعت ثانیه سه باشد و در وقت صلوة حاضره
هر کدام که وقتش مضیق است مقدم باید داشت و در وسعت
احوط انیست که صلوة حاضره را مقدم دارد و در ضیق هر دو
نماز کسوف و خسوف را قضا کند و در حالت شک در عدد
رکوعها بنا را بر اقل میگذارد و انیست احکام صلوة اجمالاً

والله الموفق مصباح در بیان زکوة است و آن بر دو قسم است ۲۲۰۵
زکوة مال و زکوة فطره و قبول شدن جمیع عبادات موقوف
بر قبولی نماز است و قبولی نماز موقوف بر ادای زکوة است
همچنانکه قبولی روزه هم موقوف بر ادای فطره است و تاکید در آن
بابی یاد از احصا است و مستحل آن کافر است و تارک آن مستحق
تعزیر و در مرتبه چهارم واجب القتل و آن واجب است بر هر
بالغ عاقل متمکن از تصرف و در نه چیز زکوة مال واجب است
طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و مویز
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹
و سنت است در هر چیزی که از زمین روید و بکیل و وزن در آید
مانند برنج و ماش و نخود و بعضی در اینها نیز واجب دانسته اند و
آن احوط است و سنت است زکوة مادیان اما زکوة طلا باید

بیست اشرفی مسکوک باشد که در آن نیم مثقال باید بدهد و در ۱۲۲۶
هر چهار اشرفی بعد از آن دو قیراط باید بدهد و ما بین نصابین عفو است
و شرطش همینست که یازده ماه تمام در ملک او بگذرد و در ماه دوازدهم
زکوة علاقه میگیرد و در شمش و غیر مسکوک زکوة دادن احوط است
و اما نقره مسکوک را که یکسال در ملکش بماند نصاب دویست درهم است
و ده درهم هفت مثقال است پس دویست درهم یکصد و چهل
مثقال است و در دویست درهم پنج درهم باید بدهد پس در هر چهل
درهم یک درهم بدهد و ما بین نصابین عفو است و اما زکوة
شتر که در ملکش یکسال بماند نصابش اول پنج شتر است و در آن
یک گوسفند است پس ده شتر و در آن دو گوسفند است پس
پانزده شتر و در آن سه گوسفند است پس بیست شتر و در آن چهار

گوسفند است پس بیست و پنج شتر و در ان پنج گوسفند است و
گوسفند اقلاً هفت ماهه باشد یا در هشت احتیاطاً و بزکه یکساله باشد
یا در دو ساله پس بیست و شش شتر است و در آن یکشتر ماده یکساله
یا در دو بدهد یا نر دو ساله یا در سه پس سی و شش شتر است و در
آن یکشتر ماده دو ساله یا در سه بدهد پس چهل و شش شتر است و در
آن یکشتر ماده سه ساله یا در چهار بدهد پس شصت و یکشتر است و در
آن یکشتر ماده چهار ساله یا در پنج بدهد پس هفتاد و شش شتر است و در
آن دو شتر ماده دو ساله یا در سه بدهد پس نود و یک است و در
آن دو شتر ماده سه ساله یا در چهار بدهد پس یکصد و بیست و یک است و
و بالاتر پس در هر پنجاه شتر یکشتر ماده سه ساله میدهد و در هر چهل شتر
یکشتر ماده دو ساله و مابین نصابها عفو است و اما زکوة گاو

که در ملکش یکسال بماند و در هر سی و یک گوساله ماده یا نر یکساله ۱:۲۰۸
بادرد و میدهد و در هر چهل گاو یک گاو ماده دوساله یا درسه
و گاو و گاومیش و نر و لوک یک جنس حساب میشوند و شرط زکوة
این حیوانات اینست که علف دستی نه دهند بلکه در صحرا بچرد و
از دولاب و بارکش و سواری و زراعت و امثال آن نباشد و اگر
بعض سال علف دهند یا بکار وادارند رجوع بعرف کنند و بچه
[illegible] بعد از فراغ از شیرخوارگی داخل تعداد نصاب کنند و اما
زکوة گوسفند که در ملکش یکسال بماند نصابش اول چهل گوسفند است
و در آن یک گوسفند است پس یکصد و بیست و یک گوسفند است
و در آن دو گوسفند است پس دویست و یک گوسفند است
و در آن سه گوسفند است پس سیصد و یک گوسفند است

و در آن چهار کوسفند است بنابر شهر و احوط بعد از آن بعد هر صد ۵۳۰۹
کوسفند یک کوسفند است و شرط آن نیز علف و سَتی نداشتن است
و بز و کوسفند را یک جنس حساب کنند و باید انتخاب کنند و خوب آن دهند
قَالَ اللهُ تَعَالی لَن تَنَالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ و اخراج
قیمت عوض حیوان جایز است و اما زکوة کندم و جو و مویز و خرما
آنست که انصاب آنها سیصد و هفت من و پنجاه درم بسنک هشت
عباسی تبریز است و انکور سه برابر آن بایست باشد زیرا که سه من
انکور یک من مویز شود و نصف کار و ثلث کار که حال عادت شده که
زنهار امید هند اکر نصاب بسد مالک و زارع هر دو باید بدهند اکر
حصه هر یک نصاب بسد و زکوة ده یک است اکر بدولاب آب
ندهند و الا بیست یک میدهد و احتیاط اینست که اخراجات و مالیات

دیوانی را اخراج نکنند بلکه همه را داخل کرفته زکوة دهند و مستحق ۱۰۲
زکوة فقرا و مساکین اند یعنی کسانیکه مالک قوت سالیانه نباشد یا
حالا و حاضرا یا کسبا و اعانتا و قوت سالیانه موافق امثال و
اقران و همچنین مایحتاج خود و عیال را مناسب حال باید اعتبار کرد
پس ضروریات خانه و کتب علمیه بلکه خانه مسکونه و اسپ و غلام
بقدر حال اگر داشته باشد زکوة باید بگیرد و تفتیش مدعی فقر
ضرور نیست و اظهار زکوة بفقیر لازم نیست بلکه اظهارش بکسی
که لایق حالش نباشد ممنوع است دیگر مستحق زکوة عاملان زکوة
و مؤلفة قلوبهم اند و در جهاد دفاعی مؤلفة قلوبهم میتوان داد
بلکه وجوبهم میرساند هنکام ضرورت دیگر بنده کانند که
از وجوه زکوة کرفته آزاد میکنند اگرچه عبید تحت شدت نباشند

دیگر قرض داران‌اند بشرطی که در معصیت صرف نکرده باشند
دیگر فی سبیل الله است و آن جهاد و ساختن پلها و مساجد و عمارات
حجاج و زوار است دیگر ابن السبیل است و آن کسی است که
در غربت پریشان مانده باشد و کسی قرض ندهد آنقدر باو دهند که
از اعسار خلاص شود و اگرچه بجائی برساند که آنجا قرض نتواند کرد
و زکوة را صرف همان غریبان نمود باید مستحقین سوای
مؤلفه قلوبهم شیعهٔ اثنا عشری باشند و متجاهر بفسق نباشند
و بسادات زکوة غیر سادات نتوان داد و شرفا هم
داخل سادات هستند بی شک اگرچه خلاف مشهور است
و زکوة را از جای خود نقل نکنند و اقربا پس همسایگان پس
اهل محله پس اهل بلد نزدیک مقدم است و تاخیر جایز نیست

اگر اینکه مستحق حاضر نباشد و میتوان فقیر را یکدفعه غنی کرد و نیت ۲۱۲۱

هنگام دادن ضرورست و اما زکوة فطر پس واجب است بر بالغ

و عاقل و آزاد نه بنده و صبی و مجنون و شرطش آنست که مالک

قوت سالیانه نباشد بطریقی که مذکور شد پس باید [illegible] فطره کند

از خود و عیال خود و مهمانی که پیش از غروب روز آخر رمضان

مهمان باشد و اگر چیزی نخورد و احوط اینست که ضیف و مضیف

هر دو بدهند و اگر غنی مهمان فقیر شود باید خود بدهد و نیت در

آن ضرورست و وقت اخراج از شام شب عید است تا ظهر آن

و جنس فطره قوت غالب است و اگر گندم یا جو یا خرما یا مویز یا کشمش

بدهد بهتر است و قیمت آنها را هم میتوان داد و برنج در ولایتی

که گندم کمست میتوان داد و مقدار آن یکصاع است که

که کمین هشت عباسی و پانزده مثقال است تخمیناً و اگر کمین هم بد ۲۲:۳
که قریب به کمین هزار مثقال است اولی خواهد بود و اگر در وقت
اخراج فطره کند همه وقت میتواند داد و اگر اخراج نکرده باشد
و وقت بگذرد احوط آنست که قضا کند و مستحق فطره مستحق
زکوة مال است و احوط آنست که بفقرا و مساکین دهد و شیعه باشند
شرط آنست و با مخالف نمیتوان داد و احوط آنست که بفقیری کمتر از
فطره یکسر ندهد و منع زکوة فطر موجب عدم قبول صوم است بلکه
باعث تلف عیال و هدایا و سایر اعانت به فقرا و برادران
دینی و طعام دادن و تصدقات کردن ثواب بسیار دارد و
احادیث در آن باب بیشمار و اقلاً روزی سه کس را باید چیزی داد
و رد سائل نمی باید کرد و منت گذاردن بسائلان حرام است

و نگاندن نیز ببیا ممنوع است و قرض دادن از ...

مصباح دربیان خمس است و آن در هفت چیز است

اول در غنیمت از حرب کفار یا نواصب است دویم در معادنست

سیئم در کنج است و آن مال پنهانی است در زیر زمین که اثر اسلام

بآن نباشد مانند سکه پادشاه اسلام و اگر اثر اسلام باشد

حکم لقطه دارد و باید قیمت یکی دو نصاب کنج بیست دینار است

پس باید پنج یک داد چهارم در چیزیست که از دریا بغوص

بیرون آورند مانند مروارید و مرجان پنجم در فاضل از

مؤنت سالیانه است از ارباح تجارات و صناعات و

زراعات و در آن پنج یک میدهد ششم در زمینی است

که یهود و نصاری از مسلمان ابتیاع کنند هفتم در مال

حلال مخلوط به حرام است که صاحبش را نداند و مقدار حرام را
نداند و اگر صاحب را داند و مقدار را نداند با صاحبش صلح میکند
و اگر مقدارش را داند و صاحبش را نداند رد مظالم میکند و اگر
هر دو را بداند باید به صاحبش رد میکند و مستحق خمس در ایام غیبت
معصوم یتیمان و مساکین و ابناء السبیل سادات اند و معنی سید
در زکوة گذشته و شرفا داخل سادات اند بی شک و بعضی معاصرین
اشتباه کرده که سید باید شیعه اثنا عشریه باشد و عدالت
شرط نیست مگر اینکه یقین کنند که بمصارف معصیت میرساند
آنوقت اعانت بر معصیت خواهد بود مصباح
در بیان روزه است و آن از ارکان اسلام است و سپر از
نار جحیم و مرویست که الصوم لی و انا اجزی به و در روایات

در فضایل آن بسیار است و باید در روزه همه اعضا روزه
باشد از محرمات و مکروهات و آن روزه حقیقی است چنانکه احادیث
مستفیضه بآن دلالت دارد و روزه رمضان واجب است بر هر
بالغ و عاقل صحیح و مقیم و کثیر السفر یا سفر او ده شهر اندر کرده باشد
خالی از حیض و نفاس و وقت روزه قدریست از پیش از طلوع
صبح صادق است تا مغرب متحقق شود و مستحل روزه رمضان
کافر است و تارک را بعد از سه تعزیر باید کشت و اگر دست نرسد
زنش باین و مالش مال وارث است و کیفیت روزه امساک از
اکل و شرب معتاد است و در غیر معتاد اظهر بطلان است و از
جماع و استمناء و از ارتماس و در آن خلاف است و اظهر اینست
که حرام است و احوط قضا بلکه کفاره است و از بقای بر جنابت

عمداً تا طلوع صبح و در آن نیز خلاف ست و اظهر فساد
صوم است و احوط وجوب قضا و کفاره هر دو است و از
خواب دویم بعد از احتلام و خواب سیم بعد از جنابت هم
احوط در اینها نیز قضا و کفاره است و از قی کردن عمداً
تو قضا در آن لازم است و نیت قربت در آن ضرور است و همین قدر
در نظر داشته باشد که فردا روزه میگیرم محضاً لله تعالی در رمضان
کافی است و اگر فراموش کند تا ظهر میتواند نیت بکند و در روزه سنت را
تا مغرب نیت میتواند کرد و احوط یک نیت در اول ماه
رمضان است و برای هر روز شبها علیحده نیت کند یوم
الشک را به نیت سنت روزه بگیرد اگر روز مشخص شود
که اول رمضان بود تجدید نیت کند و نیت را عمداً در رمضان

تأخیر انداختن و شب نیت نکردن صحیح نیست و باید
آنروز را تمام کند و قضا بر او واجب است بلکه احوط لزوم
کفاره است و اگر شب نیت کند و روز اراده افطار نماید اما
افطار نکند بعضی بصحت روزه آنروز قائلند و برخی بقضا
و جمعی بقضا و کفاره قائلند و احتلام در روز باید غسل کند
اگر رفع حدث لازم شود اما در بول کردن که بقایای
منی بیرون آید اشکال است اگر خودداری تواند بکند و
بعد از افطار بول کند و باز غسل کند احوط است و اگر
نسیاناً مفطری بعمل آورد در روزه اش صحیح است اما جاهل
بمسئله را قضا لازم است و کفاره دادن احوط است و در فرو
بردن بلغمی که از سینه و دماغ بفضای دهن رسیده اقوال

مختلف است و ظاهراً موجب قضا و کفاره باشد و بعضی جمع بین

ثلث را لازم دانسته اند و آن احوط است زیرا که داخل خبائث

و غبار غلیظ و دود غلیظ نظر بقول بعضی مبطل روزه است

و موجب قضا و کفاره هر دو است و در کذب بر خدای تعالی

و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم الصلوة و السلام و فتوای

ناحق دادن بعضی گفته اند که قضا و کفاره هر دو لازم است

و آن احوط است و همچنین در احتقان بمایع در جماد اختلاف

اقوال است و احوط آنست که نکند بلکه اگر بعمل آید قضا و کفاره

بعمل آورد و اگر کسی بملاحظه شب روزه افطار نماید بعد از

انقضای شب و یا دخول روز معلوم شود باید قضا و کفاره را

بعمل آورد و روزه در سفر جایز نیست اگر سفر مباح باشد

چنانکه در مصباح صلوة مذکور شد پس هرجا نماز قصر
باید روزه افطار شود مگر اینکه نذر سفر او حضر ا کرده باشد و در نذر
معین خلاف است و احوط گرفتن است باین نیت که اگر مطلوب
شرعی نباشد عبث است و قضا نیز بکند احتیاطاً و بیمار را که
ضرر رساند روزه حرام است اگرچه بقول طبیب حاذق باشد و کفاره
روزه اگر افطار بحلال باشد بنده آزاد کردن یا دو ماه متوالی
روزه گرفتن یا شصت مسکین را طعام دادنست مرتباً
بقول بعضی و اختیاراً بقول دیگران و این احوط است و اگر
بحرام روزه را بشکند باید خصال ثلث را بدهد بلکه دیگر
از دو را اگر خوردنی و آشامیدنی باشد و در هر ادخال اگر زنا
و لواطه یا مقاربت با زن حایض باشد باید خصال ثلث را بدهد

احتیاطاً و اگر مرد و زن هر دو روزه باشند و مرد بزن جماع

کفاره هر دو با مرد است خواه حلال باشد خواه حرام و اگر زن

مرد را اجبار کند بعضی گفته اند که فعل صورت نه بندد و بعضی

گفته اند که صورت می پذیرد و کفاره هر دو با زن است

و ما این مصباح را ختم کنیم بذکر بعضی از کفارات اول کفاره ظهار است

و آن خصال ثلث است مرتباً دویم کفاره ایلا است که قسم

خورد با زوجه دائمش که چهار ماه یا زیاده مقاربت نکند و زن

خود را خواهد و آن بنده آزاد کردن است یا ده مسکین را طعام

دادن یا ده مسکین را لباس دادن و بعد از عجز سه روز روزه

گرفتن است سیم کفاره روزه رمضان است و کیفیت آن

گذشت چهارم کفاره قسم است و آن اجزای قسم است با سبایع

مبارک

مبارکه الهی در فعل واجب یا مستحب یا مباح یا در ترک حرام و مکروه
مباح بعد مخالفت قسم نماید کفاره اش مثل کفاره ایلا است
پنجم کفاره مخالفت نذر است که نذر کند فعل واجب و مستحب یا ترک
حرام و مکروه را و آن مثل کفاره قسم است بقول بعضی و احوط
مثل کفاره رمضان ششم عهد است مانند نذر و کفاره اش
مثل کفاره آنست بهر دو قول هفتم قسم خوردن به بیزاری از
خدای تعالی و رسول و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
و این قسم حرام است و کفاره اش مثل کفاره ظهار است احتیاطا
هشتم کفاره مقاربت با زنانست در حیض و آن در اوایل حیض
یک اشرفی است و در اوسط نیم اشرفی و در اواخر ثلث اشرفی
احتیاطا نهم کسی که نماز خفتن نگذارد تا نصف شب بگذارد و کفاره اش

آنست که از روز را روزه بگیرد خواه عمداً خواه سهواً و اگر نگیرد
قضا کند احتیاطاً دهم کفاره قتل عمد است و الخصال ثلث است
یازدهم کفاره قتل خطا است و الخصال ثلث مرتباً دوازدهم
کفاره کسی که غلام یا کنیز خود را زیاده از حد شرعی بزند پس آن
مملوک را باید آزاد کند احتیاطاً سیزدهم کسی که روزه رمضان را
بعد از رمضان سال آینده را بگذارد قضا میکند و کفاره اش
یکمد طعام داد است چهاردهم کفارات متفرقه است پس
کفاره عمل سلطان قضای حوائج مؤمنین است و کفاره غیبت
استغفار برای خود و آن شخص است و کفاره مجلس هنگام خواستن
بگوید سبحان ربک رب العزت عما یصفون و سلام علی
المرسلین و الحمد لله رب العالمین و کفاره قهقه گفتن اللهم

لا تفعلنّ و کفارهٔ قسم بجان پدر و مادر گفتن لا اله الا الله است
و بعضی این قسم را حرام دانسته اند مصباح از ارکان اسلام
حج است در احادیث مأثور است که تارک آن خواه یهودی
بمیرد خواه نصرانی بر هر کس که بالغ و عاقل باشد و قادر بر زاد و
راحله و نفقهٔ عیال خود تا مراجعت و مانع خارجی نباشد
باید در عام استطاعت حج کند و تاخیر انداختن گناه است و
جایز است حاکم شرع مسلمین را اجبار آن و بعد از فوت او همان کس را
از اصل ترکه باید نایب گرفت و همچنین است زکوة و خمس و سایر
حقوق و کیفیت آن در رساله دیگر مسطور آمده و این وجیزه را
گنجایش آن نیست و از ارکان اسلام جهاد است و فرار از زحف گناه
کبیره و مستحق تعزیر و در ایام غیبت امام علیه السلام اگر کفار

بر سر اهل اسلام آیند بهمه واجب است اگر کفایت حاصل نگردد
حتی الاطفال والنسوان و تفصیل آنرا در رساله علیحده بتفصیل
مذکور ساخته ایم و از ارکان اسلام امر بمعروف و نهی از منکر است
و شهید علیه الرحمه فرموده دین طرق اهل البیت علیهم السلام
فیه نتیم الظهور فلیقف علیه من اراد فی الکافی و غیره و از
احادیث مستفیضه مستفاد است که تسلط اشرار و ارتفاع
برکات و وقوع محاربات و استیصال مردم و خرابی ولایات
بواسطه ترک امر بمعروف و نهی از منکر است و انکار قلبی از ترک
معروف و فعل منکر بر همه واجب است عیناً بلکه رضا به معصیت
راضی را با عاصی در عصیان شریک میسازد و اظهار آن
بقول بعضی کفائی است و بقول برخی واجب عینی و آن

احوطاست و شروط آن چهار است اول علم بمعروف و منکر دوم
اصرار عاصی سیم امن از ضرر بخود یا مسلمین عرضا و نفسا
و مالا چهارم علم نداشتن بعدم تاثیر و مراتب آن اول اظهار
عدم کراهت است دویم عدم التفات و مفارقت سیم نصیحت
و وعظ چهارم شتم و سب پنجم ضرب قلیل ششم ضرب کثیر و
جرح و قتل با غیبت امام خلاف است ما این رساله مختصر را
که گنجینه ایست پر از جواهر احمر با نصیحتی مختوم سازیم و بدعای
خیر باعث تحریر پردازیم نه آنکه اگر عمر بسر آید و اجل بدر
نامهٔ عمل از حسنات خالی باشد و نقوش سیئات آنرا مالی روی
سؤال از حق نباشد و یارای نطق زدن نی کاهی عمر گذشته
تأسف خوری و کاهی حسرت مال و منال را بگور بری کفتار

۱۸۵ در نار یار باشد و ابرار از تو بر کنار چه خاک بر سر کنی والتجا
بکدام در مثنوی چون نکردی ناله در فصل بهار در خزان
باری قضا کن زینهار دهنده بی منت و جناب بدرت
عزت توفیق خود در ارفیق سلطانی کند که باعث تحریر
این احکام شد و سبب رساندن او بتمام چون در احکام عالم در ایات
تو با این احکام عامل فیض حق باو شامل آید و جباه سلاطین را
باستانش ساید الحمد لله بالاتمام والسلام خیر ختام
الحمد لله و لله الحمد که بتوفیق سبحانه و عنایت یزدانی تحریر این وجیزه عزیزه مشتمله بر مسائل ضروریه
دینیه مبین که از مصنفات قطب فلک امکانی مدار دایره خطه ایران حضرت قبلة الناس حاجی جناب
حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی است صورت اتمام و سمت انجام پذیرفت در دار الطباعه
دار السلطنه تبریز مخصوصه لعالیجناب آخوند ملا صالح صحاف علی ید اقل الحاج محمد حسین ابن الحاج شجاع
عفی الله عنه فی یوم الثامن شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۳
اللهم وفقنا باعماله دائماً